

آبان امسال ماه عجیبی است. از اول ماه تا آخر آن بوی عطر خوش نوجوانی می‌دهد. این ماه، ماه نوجوان حماسه‌ساز دشت کربلا، حضرت قاسم بن الحسن، علیه السلام، است. روز دانش‌آموز، روز نوجوان، سالروز شهید حسین فهمیده، روز شهدای نوجوان سیزدهم آبان سال ۵۷ و روز کتاب - این دوست خوب نوجوان - است. خلاصه همه و همه اینها نشان از ارزش والای نوجوانان و دوره نوجوانی دارد.

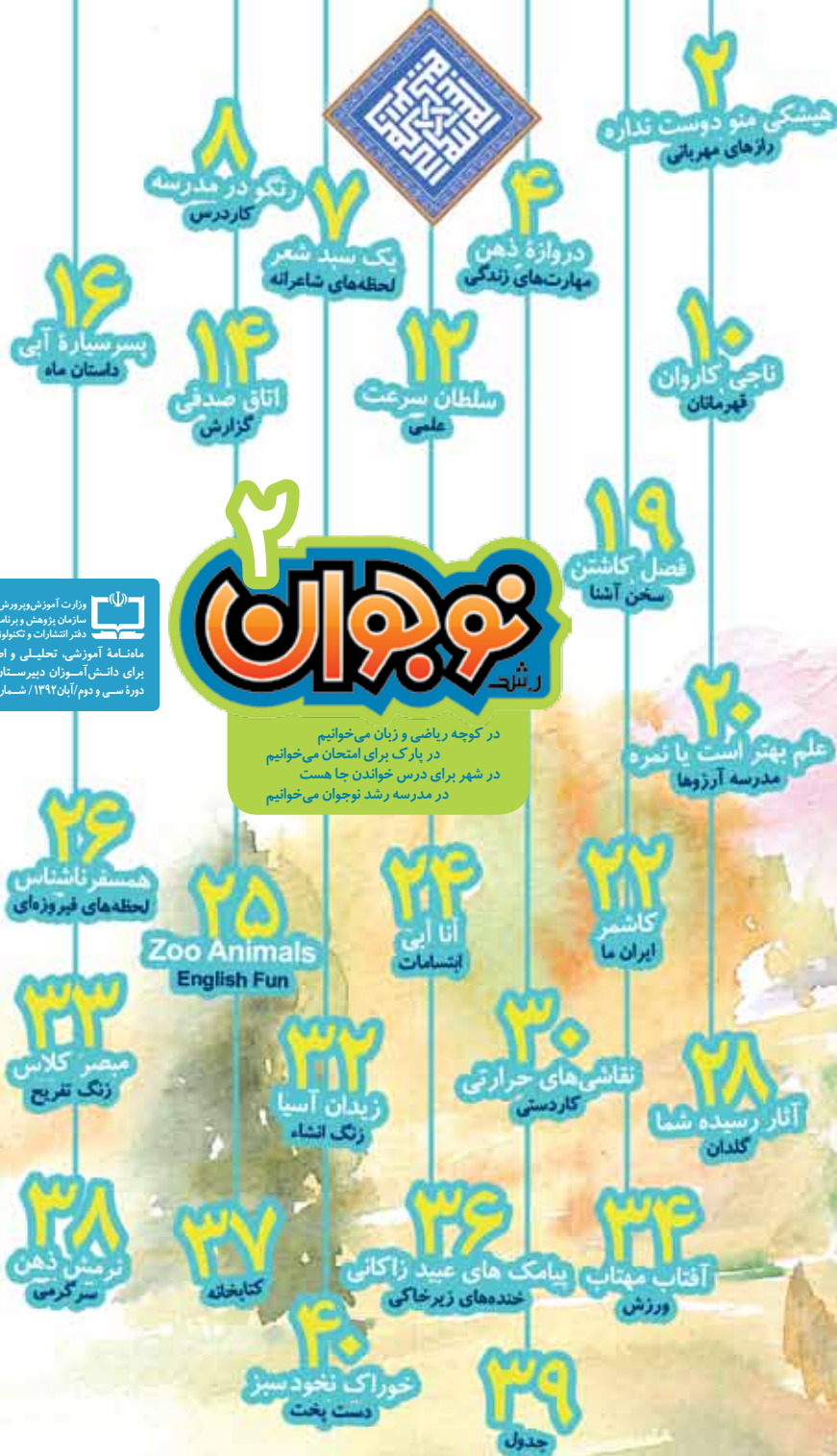
دوستان خوب نوجوانم، قدر دوران بی‌نظیر نوجوانی را حسایی بدانید. مطمئن باشید دیگر چنین دوران پر شور و حال و دوران پر از هیجان و حادثه را در زندگی‌تان به دست نخواهید آورد. در اهمیت نوجوانی همین بس که امام خمینی (ره)، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در وصف شهید حسین فهمیده فرموده‌اند: «رهبر ما آن طفل سیزده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود - که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگ‌تر است - با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.» هرگز چنین تعبیر و حرفی را رهبر انقلاب درباره نوجوانان یا بزرگ‌ترها به کار نبرده‌اند و این افتخار بزرگی است که نصیب نوجوانان شده است. در دوران انقلاب و دفاع مقدس نوجوانان با کارهای استثنایی خود حماسه‌های بزرگی را برای میهن عزیزمان خلق کردند. راز عجیبی در دوران نوجوانی رهبر خود می‌نامد. آخر در نوجوانی چه سری است؟ چه رازی است؟ چه استعداد و قابلیت در این دوران شگفت‌انگیز نهفته است؟

بیا باید با آشنایی بیشتر با دوران نوجوانی و استفاده از پر شور و حال‌ترین سال‌های زندگی؛ یعنی نوجوانی رازهای آن را کشف کنید و از آن بهره‌مند شوید. بی‌شک تک تک شما می‌توانید از بهترین نوجوانان دنیا باشید.

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهشی و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دبیرستان (دوره اول)
دوره سنی و دوم آبان ۱۳۹۲ / شماره پیدایی ۲۵۱

نوجوان

در کوچه ریاضی و زبان می‌خوانیم
در پارک برای امتحان می‌خوانیم
در شهر برای درس خواندن جا هست
در مدرسه رشد نوجوان می‌خوانیم



ارتباط با ما،
اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید یا شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۳۰-۰۲۱-۰۲۱ بگویید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید.
کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان
رشد نوجوان، ویژه برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان
رشد دانش‌آموز برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان
رشد جوان، برای دانش‌آموزان دوره متوسطه / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره دوم) / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره اول)

نشانی دفتر مجله:
تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار:
تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
وبگاه: www.roshdmag.ir
پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۴۲۰۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: علی اصغر جعفریان
شورای کارشناسی:
حبیب یوسف‌زاده، مجید عمیق،
علیرضا متولی، محمد علی قربانی،
محمد رضا حشمتی، سید کمال
شهابلو، زهرا هاشم‌پور
مدیر داخلی: زهره کریمی
ویراستار: لیلا جلیلی
طراح گرافیک: روح الله محمودیان



علیرضامتولی

لبخندی بزن. ببین چه قدر مهربانی به دلت سرازیر می‌شود؟ درست مثل موجی آرام که خودش را می‌اندازد روی شن‌های نرم ساحل.

بله دوست من! مهربانی از همین جا آغاز می‌شود. با یک لبخند، اما خودت هم می‌دانی با لبخند زورکی که نمی‌شود مهربان شد. مهربانی مثل بوی خوشی است که در دل یک گل یا یک شیشه عطر پنهان شده باشد. تا غنچه گل نشود، تا در شیشه عطر باز نشود، بوی خوش بیرون نمی‌آید. اگر داخل شیشه عطر، ماده بدبویی باشد، وقتی درش را باز کنی، بوی بد به مشامت خواهد رسید.

فکر کنم منظورم را فهمیده باشی. درست است. باید درونت را پر از مهربانی کنی تا وقتی لبخند می‌زنی، انرژی خوش‌بو و شادی‌بخش مهربانی به اطرافت پراکنی.

بیا فکر کنیم چگونه

همیشه کی منو دوست نداره

می‌توانیم درونمان را پر از مهربانی کنیم. این خیلی مهم است که تو از

همین حالا؛ یعنی از

همین ثانیه‌ها و از همین سن شروع کنی و تصمیم‌گیری برای همه عمرت مهربان باشی؛ در همه لحظه‌های عمرت. تو داری یک زندگی اجتماعی تازه‌ای را شروع می‌کنی. تو وارد مرحله‌ای از زندگی می‌شوی که نمی‌توانی تنها بمانی. از حالا به بعد است که تو با چیزی به نام احساس تنهایی روبه‌رو می‌شوی. این احساس یکی از احساس‌های معمول و رایج در میان انسان‌هاست.

عبارت «همیشه کی منو دوست نداره!» به شوخی یا جدی ورد

زبان بیشتر نوجوان‌ها و جوان‌هاست و البته در میان بزرگ‌سالان هم چنین احساسی وجود دارد، اما کمتر به زبان آورده می‌شود.

دلیل همه اینها نامهربانی است. منظورم نامهربانی دیگران با ما نیست. بلکه دقیقاً منظورم نامهربانی ما با دیگران است. واقعیت

همه خسته شدند، ملانصرالدین گفت: «فایده‌ای ندارد. برویم فردا که هوا روشن شد می‌روم همان جایی را می‌گردم که انگشتر را گم کردم.» معلوم شد که ملانصرالدین انگشترش را جای دیگری گم کرده است.

امروزه هم پیشرفت علم و فناوری در حکم آن چراغ است و ما فکر می‌کنیم باید خوش‌بختی را زیر تابش نور فناوری پیدا کنیم. در حالی که آن را جای دیگری گم کرده‌ایم و آنجا جایی نیست جز قلب ما. جایی که بهتر است آن را دل بنامیم. گم شده‌ما، ملانصرالدین‌های امروزی، همان مهربانی است. ما مهربانی را گم کرده‌ایم. دل‌های ما نامهربان شده است. ما حتی با خودمان هم مهربان نیستیم. بیشترین صدمه‌ها را خودمان به خودمان می‌زنیم.

ما تبدیل شده‌ایم به آدم‌های صدمه‌دیده. احساسات ما، روحیه ما، امیدواری ما، همه و همه صدمه دیده‌اند و این آسیب را نامهربانی به ما زده است. اگر کسی ما را دوست ندارد به دلیل این است که ما خودمان را دوست نداریم. برای خودمان احترام قائل نیستیم. خودمان را قبول نداریم. خودمان را در همین وضعی که هستیم نمی‌پذیریم. پی در پی نقشه می‌کشیم که از این و آن جلو بزنیم. نگاهی به اطرافت بکن. دلیل تمام اختلافات و دعواها و قهرها و ... را در چه چیزی پیدا می‌کنی؟ آیا چیزی جز خودخواهی می‌تواند دلیل این بد رفتاری‌ها باشد؟

خب، دوست عزیز من!

تو چه احساسی داری؟

آیا فکر می‌کنی

هیچ‌کس تو را

دوست ندارد؟

آیا فکر می‌کنی

کسی نیست که تو

را بفهمد؟

من این رشته نوشته‌ها را

برای پاسخ دادن به تعداد زیادی نامه هم سن

و سالان تو شروع کرده‌ام.

شاید تو یکی از همین عزیزانی باشی که در نامه‌ات از من خواسته‌ای به دیگران بگویم: تو را دوست بدارند. به تو اهمیت بدهند. تو را درک کنند. اگر چند شماره با من همراه باشی حرف‌های مهمی برای گفتن دارم که آرزو دارم برای تو مفید باشند. در شماره بعد رازهای مهربانی را به تو خواهم گفت. اگر سؤالی داری حتماً با دفتر مجله در تماس باش.

مطمئن باش من یکی تو را خیلی دوست دارم و برایت اهمیت قائل هستم.

این است که ما دوست داریم

دیگران با ما مهربان باشند، اما

خودمان کمتر مهربانی می‌کنیم. مهربانی چاره درد

بشریت امروز است. بشر امروز به دنبال راه چاره‌های دیگری

می‌گردد و هر چه بیشتر جست‌وجو می‌کند، کمتر می‌یابد.

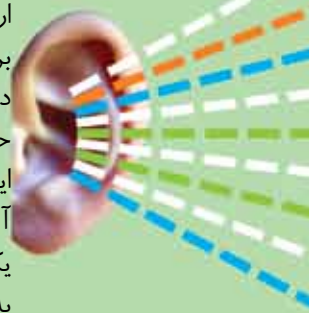
می‌گویند ملانصرالدین زیر نور چراغ دنبال انگشترش

می‌گشت. دیگران هم به کمکش آمدند و چیزی نیافتند. وقتی





حسین امینی پویا



۴

مِهَارَت‌ها
آبان ۱۳۹۲

حرف زدن و گوش دادن دو نعمت بزرگ الهی هستند که سهم عمده‌ای در ایجاد و تداوم ارتباط‌های انسانی دارند. در این میان گوش دادن در روابط میان فردی، اهمیت ویژه‌ای دارد. بر پایه پاره‌ای بررسی‌ها، به طور متوسط ۴۵ درصد از زمان ارتباط صرف شنیدن می‌شود.

هنر خوب گوش دادن از مهارت‌های مهم ارتباطی است که در ارتباط میان والدین و فرزندان، شاگردان و معلمان، شنوندگان برنامه‌های رادیو تلویزیونی و مجریان و نیز شنوندگان نشسته در جلسات مذهبی و مساجد و در مسئله یادگیری در مدرسه حرف اول را می‌زند.

اینکه چه بشنویم و چگونه بشنویم مثل هر کار دیگری دارای آداب به خصوصی است که رعایت آنها به تقویت و بقای یک رابطه سالم و سودمند کمک می‌کند. در مقابل بی‌توجهی به آنها می‌تواند روابط انسانی را متزلزل و حتی شکننده کند؛ زیرا گفتن و شنیدن دو خط ارتباطی با مردم است پس برای داشتن رابطه‌ای سالم و سودمند نیازمند آنیم که شیوه صحیح حرف زدن و گوش دادن را بیاموزیم. این کار به ما در مدرسه، خانواده و ارتباطات دیگر بسیار کمک خواهد کرد.

گوش دادن چنان که می‌نماید کار ساده‌ای نیست و مستلزم آن است که شنونده سخن گوینده را با دقت گوش دهد و منظور او را، که گاه ورای کلمات است، کشف کند؛ برای مثال، اگر پدری به فرزندش بگوید: «پسره بد!» این سخن به ظاهر توبیخ آمیز است، ولی ممکن است لحن گفتار چنان باشد که از آن محبتی احساس شود.

می‌بینید که گوش دادن نیازمند رعایت پاره‌ای ضوابط و آداب و توجه کردن به برخی ریزه کاری‌هاست. می‌دانید که شنیدن با گوش دادن تفاوت دارد. شنیدن در یک تعریف ساده، دریافت فیزیکی امواج صدا از طریق گوش‌هاست و یک عمل غیر ارادی است؛ یعنی در طول روز صداهای مختلفی بی‌اختیار وارد گوشمان می‌شوند. نشسته‌ایم و داریم مطالعه می‌کنیم، اما بوق اتومبیل‌ها، صدای پرنده‌ها و خیلی صداهای دیگر را نیز می‌شنویم، ولی گوش دادن فعالیتی ارادی است که آن را انتخاب می‌کنیم. فعالیتی روان شناختی و پیچیده که با آن راهنمایی گرفتن، آموزش، فهمیدن احساسات دیگران، حمایت عاطفی آنها و نیز کسب بسیاری از اطلاعات میسر می‌شود.

چه بشنویم؟ این سؤال خود نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم و نباید به هر چیزی گوش بدهیم. گوش دادن نیز مانند دیگر حواس دارای چهارچوب و نیازمند تربیت است. همان گونه که نمی‌توان هر چیزی را نگاه کرد؛ یعنی نگاه کردن همراه با محدودیت است، گوش دادن نیز محدودیت‌های خاصی دارد. به فرض گوش دادن به غیبت دیگری مگر مجاز است؟ یا مگر هر ترانه و آهنگی را با هر مضمونی می‌توان شنید؟

امام سجاده (ع) در همین مورد فرموده است: «... نمی‌توانی به هر چه می‌خواهی گوش بدهی زیرا خداوند بزرگ می‌فرماید گوش و چشم و

دل همه مسئولند.» (الحیاء، ج ۸، ص ۸۸)

امام علی (ع) نیز فرموده است: «گوش خود را به خوب گوش دادن (و تأمل کردن در هر سخن) عادت ده و به سخنانی که احوال و اوضاع تو را بهتر نمی‌کند گوش

مسپار.» (همان، ص ۸۷)

همان گونه که می‌کوشیم پاکیزه‌ها را بخوریم و از هوای آلوده فراری هستیم و سعی می‌کنیم هوایی سالم را به ریه‌هایمان بفرستیم نباید اجازه بدهیم هر چیز آلوده و ناپاکی وارد ذهن و روان ما بشود. باید بدانیم چشم و گوش ما دروازه‌های ورودی ذهن و روان ما هستند. این آموزه امام سجاده (ع) به ماست:

«حق گوش

این است که

دروازهٔ تقویت مهارت شنیدن

نگذاری هر سخنی را وارد قلبت کند مگر مانند روزنه‌ای پاک که در دلت نیکی‌ای پدید آورد یا مایه دست‌یابی به اخلاقی شایسته گردد؛ چون گوش راه (ورود) گفتار به قلب (و درون) انسان است که مفاهیم گوناگون نیک و بد را به دل می‌رساند.» (همان، ص ۸۸)

به قول مولوی:
آدمی فربه شود از راه گوش
جانور فربه شود از حلق و نوش
(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱) پس اگر حساب شده باید شنید، نمی‌شود پای سخن هر کسی نشست و گوش‌ها را در برابر هر رسانه‌ای گشود.
مواردی که هنگام گوش دادن باید رعایت کرد:

درست و دقیق به حرف‌ها گوش بدهیم:

متأسفانه بسیاری از ما به حرف طرف مقابل درست گوش نمی‌دهیم؛ برای مثال به ظاهر به سخن کسی گوش سپرده‌ایم، ولی غرق در رؤیاهای خویش در عالمی دیگر سیر می‌کنیم. یا به جای گوش دادن همه حواسمان به این است که جمله‌ای فراهم آوریم تا هنگامی که زمینه مساعد شد حرف خودمان را بزنیم. معلوم است که در این گونه موارد درست متوجه حرف‌ها نشویم و همین گاه باعث می‌شود سوءتفاهم‌هایی پیش آید. پس نباید تا وقتی سخن کسی را درست و کامل گوش نداده‌ایم، آن را بد تعبیر کنیم. بسیاری از سوء تعبیرها ناشی از رعایت نکردن همین نکته به ظاهر ساده است. حتی در صورت ابهام در سخن کسی، معنی ندارد درک بدی داشته باشیم بلکه می‌توانیم از گوینده بخواهیم دوباره منظور خودش را حتی در صورت نیاز به شکل دیگری توضیح بدهد شاید این بار متوجه منظور او بشویم یا نه، بکشیم در نهایت نوعی توجیه برای حرف‌های او پیدا کنیم.

امام علی (ع) فرموده است: «شایسته نیست به سخنی که از دهان کسی خارج شد گمان بد ببری تا جایی که احتمال خیر و نیکی در آن می‌یابی.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۶۰)

البته نمی‌گوییم همه جا باید خوش‌بین بود. گوش دادن با نظر انتقادی نیز در بعضی موارد ضرورت دارد به خصوص که ما در دنیایی آکنده از تبلیغات همراه‌کننده زندگی می‌کنیم. به یاد داشته باشیم کسی که به آسانی باور می‌کند به آسانی هم فریب می‌خورد.

فعال و مثبت گوش بدهیم:

به فرض هنگامی که در مسجد به سخنرانی روحانی گوش می‌دهیم اگر هدفمان این باشد که چیزی یاد بگیریم می‌توانیم آگاهی‌های خوبی کسب کنیم. این نوع گوش دادن، مثبت و فعال است. شما گوش می‌دهید تا آگاه شوید، اما اگر گوش کردن برای چیزی غیر از یادگیری باشد - مثلاً برای ایراد گرفتن - اطلاعات مفید می‌تواند به راحتی از دید شما پنهان شود.

پس همه جا نباید مانند کارآگاهان به حرف‌ها گوش داد. آنها با تردید به همه چیز نگاه می‌کنند؛ چون طوری تعلیم دیده‌اند که بتوانند در سخنان طرف مقابل سر نخ‌ها را پیدا کنند. آنها به جای آنکه به ظاهر کلمات دقت کنند به دنبال واقعیاتی می‌گردند که به گمان آنها پشت اظهارات آشکار پنهان است. اگر چه مظنون بودن برای یک کارآگاه ضروری است، اما برای ما چطور؟ مگر ما در پی کشف جنایتی هستیم. ما در مسجد پای سخنرانی نشسته‌ایم یا در کلاس در حال آموختن هستیم و ... کارآگاهی رفتار کردن مانع ارتباط ما با کسانی می‌شود که به آنها اعتماد داریم و می‌خواهیم از آنها بیاموزیم.

ذهن

با کلام، نگاه و حرکات مناسب نشان دهیم که سرا پا گوشیم:

نگاه کردن به گوینده و دیگر واکنش‌های مناسب احساس رضایت و علاقه‌مندی ما را به ادامه گفت‌وگو نشان می‌دهد. اگر در حال گفت‌وگو هستید با روش‌های زیر می‌توانید نشان دهید که صحبت‌های طرف مقابل را دنبال می‌کنید:

تکان دادن سر به علامت موافقت (البته در جاهایی که مورد توافق شما نیز هست) یا بیان کلمه‌ای نظیر بله، آهان، متوجه‌ام... با تکرار کلماتی از گفته‌های طرف مقابل و ... با این کارها گفت‌وگوی شما پیش می‌رود در غیر این صورت معمولاً طرف مقابل گمان می‌کند که به صحبت‌های او علاقه ندارید.

در سخنرانی‌ها نیز با نگاه کردن و نشان دادن توجه خود می‌توان سخنران را به ادامه سخن تشویق کرد. بهترین واعظان نیز در صورتی که با مخاطب بی‌توجه روبه‌رو شوند اغلب نطقشان به اصطلاح کور می‌شود. فراموش نکنید که شنونده همیشه یک طرف ارتباط است.

به زبان بدن و آهنگ

و تن صدای گوینده

نیز توجه کنیم:

با این کار می‌توانید نکات اصلی صحبت گوینده را درک کنید. لحن کلام، لرزش چانه، لبخند شادی و ... همگی اطلاعات بسیار مهمی را القا می‌کنند. احساسات و عواطف مانند پیک و قاصد عمل می‌کنند و چاشنی حقایقند. البته بعضی از گویندگان احساسات خود را بروز نمی‌دهند. آنها مانند زمینه عکس‌ها ممکن است در نگاه اول چندان در نظر نیایند.

بی‌دلیل سخن دیگران را قطع نکنیم:

به طرف مقابل فرصت دهیم که حرفش را کامل بزند. هر چند گاهی نسبت به سخنان گوینده باید تحمل و صبوری نشان داد. به هر حال بریدن حرف دیگران شیوه‌ای ناپسند و دلیل کم‌ظرفیتی و نیز بی‌ادبی است. به قول سعدی رحمه‌الله‌علیه:

سخن را سر است ای خردمند و بن

میاور سخن در میان سخن

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش

نگوید سخن تا نبیند خموش (گلستان، باب چهارم، حکایت هفتم)

در سیره رفتاری پیامبر (ص) نیز می‌خوانیم آن حضرت سخن

کسی را قطع نمی‌کرد تا به پایان برسد. (الحیاء، ج ۹، ص ۲۴۱)

به هنگام گوش‌دادن باید توجه کنیم اگر بحث از موضوع اصلی منحرف شد آن‌را دوباره به مسیر اصلی برگردانیم. این نه تنها بی‌ادبی نیست بلکه نشانه آن است که به سخنان گوینده کمال توجه را داشته‌ایم.

وقتی در حال گوش‌دادن هستیم به کار دیگری نپردازیم:

اگر هنگام تدریس معلم با وسیله‌ای بازی کنید یا به جای نگاه کردن به معلم مشغول نوشتن باشید معلم ممکن است تصور کند شما حال گوش‌کردن ندارید. حال اگر نوشتن شما، یادداشت‌برداری از سخنان او باشد باید به وی جوری بفهمانید که از صحبت‌های وی یادداشت بر می‌دارید.

شاید برخی از شما فکر کنید با چشم‌های بسته بهتر به حرف‌های معلم و استاد گوش می‌دهید و می‌فهمید، اما آیا معلم شما نیز این‌گونه فکر می‌کند؟

همه جا گوش‌دادن فقط یک فعالیت عقلانی نیست یک فعالیت بصری نیز هست.

اگر می‌خواهید دانش‌آموزی خوش‌برخورد و مؤدب به نظر آید باید نشان دهید که به صحبت‌های معلم، دقیق گوش می‌دهید.

با حوصله گوش دهید:

هنگام گوش‌کردن اگر حدس می‌زنیم نکته‌ای خاص را الحظاتی بعد خود گوینده ممکن است بیان کند یا شرح دهد بهتر است از پرسیدن آن خودداری کنیم. می‌شود منتظر ماند و در صورت نیاز و در نهایت آن‌را پرسید.

در موقع تکراری بودن مطالب، باز هم با علاقه گوش کنیم:

اگر گوینده داستان یا مطلبی را بازگو می‌کند که آن‌را قبلاً شنیده‌اید، بهتر است باز با علاقه به آن گوش بدهید گویی برای اولین بار آن را می‌شنوید. این کار کمی مشکل به نظر می‌رسد، ولی ما باید تربیت شویم. درست نیست با بی‌اعتنایی یا به هر شکل دیگر حتماً به گوینده بفهمانیم مطلبی را که وی با هیجان بیان می‌کند برایمان تکراری است.

از کنجکاوی در سخن خصوصی افراد بپرهیزیم:

اگر کسانی با هم صحبت می‌کنند و حدس می‌زنیم که مایل نیستند کس دیگری سخن آن‌ها را بشنود، نباید فضولی کنیم، گوشه‌ای استتار کرد یا به اصطلاح فال گوش ایستاد و حرف‌هایشان را شنید. بعضی‌ها در چنین مواقعی دو گوش دیگر نیز قرض می‌کنند و سیر تا پیاز ماجرا را می‌شنوند. می‌توان به جای این کارهای غیراخلاقی از آنها فاصله گرفت تا راحت باشند یا دست کم بی‌توجه به حرف‌های آنها به کار خود مشغول بود. در این مورد فرقی نمی‌کند که سخن گفتن آنها حضوری باشد یا تلفنی یا به هر شکل دیگر.

منابع:

۱. معجزه گفت‌وگو، ترجمه اکرم کریمی، انتشارات صابرین، چ چهارم، ۱۳۹۱.
۲. اخلاق معاشرت، جواد محدثی، بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۳. الحیاء، محمدرضا حکیمی، دلیل ما، ج ۹ و ۸، چ اول ۱۳۸۸.
۴. مهارت گفت‌وگو، جواد ایروانی، دانشگاه علوم رضوی، چ پنجم ۱۳۸۸.





زیر نظر: بابک نیک طلب

کتاب شب

شب
کتاب قصه است
پشت جلد آن سیاه
روی جلد، عکس ماه
توی قاب گنبد کبود
قصه‌ها شروع می‌شوند با:
یک ستاره بود، یک ستاره هم نبود.

مریم اسلامی

یک شب شجر

یک بند از ترکیب بند برای امام حسین (ع)

این کشته فتاده به هامون، حسین توست
وین صید دست‌ویازده در خون، حسین توست

این نخل تر، کز آتش جان‌سوز تشنگی
دود از زمین رسانده به گردون، حسین توست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین توست

این خشک لب فتاده دور از لب فرات
کز خون او زمین شده جیحون، حسین توست

این شاه کم سپاه، که با خیل اشک و آه
خرگاه زین جهان زده بیرون، حسین توست

این قالب تپان که چنین مانده بر زمین
شاه شهید ناشده مدفون، حسین توست

چون روی در بقیع به زهر(اس) خطاب کرد
وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد.

محتشم کاشانی (شاعر قرن دهم هجری)

لوبیا

توی آن فنجان آب
بی‌صدای بی‌صدا
من نبودم تو خودت
ریشه کردی لوبیا

پوست سفتت، خودش
ذره ذره باز شد
زندگی تازه‌ات
بعد از آن آغاز شد

من خودم می‌کارمت
توی گلدانی قشنگ
چون تو فردا می‌شوی
یک گیاه سبز رنگ

ریشه کردی بی‌صدا
هستی الان شاد
کی به تو ای لوبیا
ریشه کردن یاد داد؟

منیره هاشمی

رنگو در مدرسه

معرفی رشته «انیمیشن»



تهمینه حدادی

۸
فرمان
۱۳۹۲
عکس: غلامرضا بهرامی

مدرسه‌ای که «آرمان ژاله‌دوست» و «هادی حلیمی» در آن درس می‌خوانند پر از رایانه است، می‌دانید که حالا دیگر بعضی کارها را رایانه‌ها انجام می‌دهند. با این حال آنها یک کارگاه هم در طبقه آخر مدرسه دارند. اتفاقی تاریک که می‌تواند آن را نورپردازی کنند و آنجا دکور بسازند. توی این کارگاه می‌شود برای ساختن انیمیشن عروسک ساخت و از هر حرکت آن عکس گرفت. وقتی شاگرد چنین مدرسه‌ای باشی باید زیاد فیلم و انیمیشن ببینی. باید طراحی یاد بگیری. اصلاً یک درس داری به نام بازی و حرکت. در یک فضای بزرگ می‌ایستی و آرام آرام حرکات بدن هم کلاسی‌هایت را نگاه می‌کنی تا بعد بتوانی انیمیشنی بسازی که آدم‌هایش واقعی باشند. دیگر چه؟ توی این مدرسه همه چیز گروهی است. هر کس باید به استعدادهای دیگران احترام بگذارد، دانش‌آموزها باید چند تا چند تا با هم کار کنند. این طوری است که می‌شود توی این رشته موفق شد!

بعضی‌ها هستند که می‌روند دنبال جواب سؤال‌های ما. بعضی‌ها هم هستند که می‌روند دنبال علاقه‌هایشان و هر طور شده راه رسیدن به آنها را پیدا می‌کنند. سختی هم می‌کشند. می‌دانند که باید خیلی زیاد تلاش کنند و ممکن است خیلی زیاد در مدرسه بمانند، اما خب رشته انیمیشن است دیگر.

آنها می‌روند، درسشان را می‌خوانند و می‌دانند که این رشته انتهای ندارد و هیچ‌وقت نباید فکر کنند بهترین انیمیشن دنیا را ساخته‌اند.

بعضی‌ها هم هستند که می‌روند دنبال جواب این سؤال همیشگی ما، «چطور می‌شود کارتون و انیمیشن ساخت؟ کار سختی است؟»

این ویژگی‌ها را دارید؟

- علاقه
- تخیل قوی
- قدرت بیان تخیلات
- شکست ناپذیری
- داشتن ذهن جست‌وجوگر
- و....

این درس‌ها را می‌خوانید:

- کارگاه انیمیشن
- ادبیات داستانی
- رایانه انیمیشن
- طراحی
- تاریخ هنر
- بازی و حرکت
- طراحی و حرکت
- مبانی هنرهای تجسمی
- فیلم‌نامه‌نویسی انیمیشن





این چیزها را یاد می گیرید:

- اجرای برنامه 3D MAX (تریدی مکس) که یادگیری کامل این برنامه شش سال طول می کشد.
- تکنیک های مختلف انیمیشن (فریم به فریم [یعنی با تکنیک حرکت دادن حجم ها و عکاسی از آنها] و دوبعدی [طراحی و رنگ گذاری])
- فیلم نامه نویسی برای انیمیشن های کوتاه و بلند و.....

ابزار کار شما اینهاست:

- نرم افزارهای رایانه ای
- تجهیزات مختلف برای ساختن عروسک و دکور
- دوربین فیلم برداری
- دوربین عکاسی
- میز نور و...

امتحان پایان ترم شما این

شکلی است:

آرمان می گوید: «از چهارماه قبل از پایان ترم به ما می گویند یک انیمیشن بسازیم. ما باید یک گروه باشیم که هر کدام توانایی هایی داشته باشیم، کسی عروسک بسازد، کسی فیلم برداری کند، کسی تدوین کند و..... حاصل کار ما بررسی می شود و باید تمام اصولی را که آموخته ایم در فیلم به کار برده باشیم؛ برای مثال کار ما فیلم نامه خوبی داشته باشد، یا آناتومی بدن که در بازی و حرکت یاد گرفته ایم در آن به کار رفته باشد. این طوری است که نمره خیلی از درس هایمان به کار عملی مان بستگی دارد.»

در چه رشته هایی ادامه تحصیل خواهید داد؟

این خیلی غم انگیز است، که برای دوره کاردانی یا حتی کارشناسی، رشته انیمیشن وجود ندارد. شما باید در دیگر رشته های هنر درس بخوانید و آن وقت برای کارشناسی ارشد دوباره انیمیشن را انتخاب کنید.

*تیترب گرفته از انیمیشن «تهران ۱۵۰۰» ساخته بهرام عظیمی

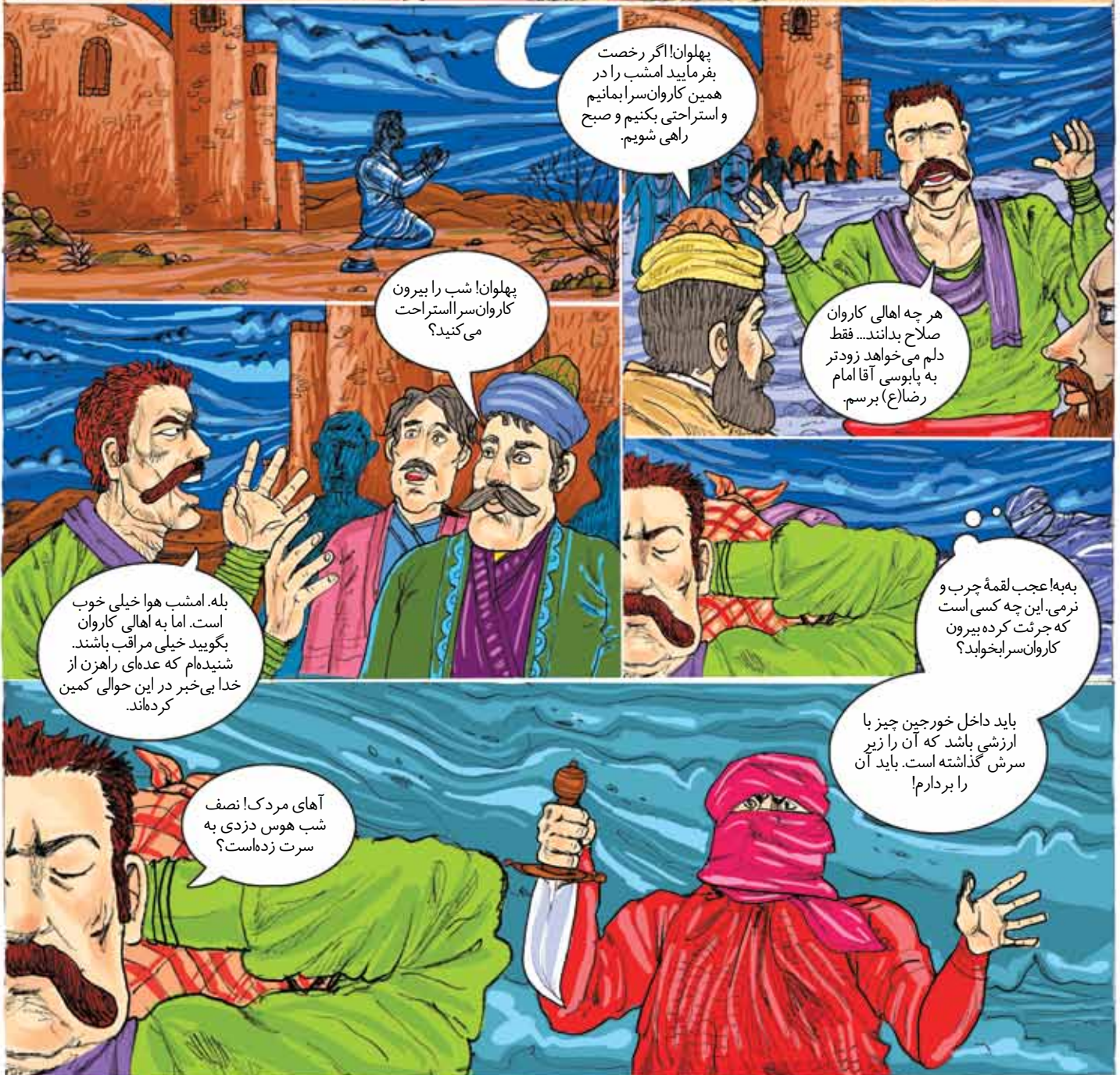
*با تشکر از هنرستان پسرانه کمال الملک، منطقه یک آموزش و پرورش تهران

ناجی کاروان



نادر فاضلی
تصویرگر مجید صالحی

یک کاروان برای زیارت بارگاه امام رضا (ع) به سمت مشهد می‌رود. پهلوان «محمد مازار» از پهلوانان دلیر ایرانی هم از مسافران این کاروان است.





شرم و حیا نمی کنی از زائران حرم آقا دزدی می کنی؟ برو کار کن و نان زور و بازویت را بخور.

من حوصله نصیحت ندارم! یا خورجین را می دهی یا با همین خنجر وسط این بیابان تو را خواهم کشت. کسی هم صدایت را نمی شنود.



ای داد بیداد! اینکه بیدار است!



این راهزن دیگر هوس دزدی به سرش نخواهد زد.

این راهزن اینجای کار می کند؟

اینجا چه خبر شده؟

او دیگر هرگز از جا بر نخواهد خاست که بخواهد دزدی کند!

گویی تو حرف حساب سرت نمی شود. بهتر است تو فریاد بزنی و رفقاییت را برای کمک صدا بزنی چون می خواهم به خاطر ایجاد مزاحمت برای زائران، حسایی تنبیهات کنم!

آخ... آخ



در قدیم بعضی از پهلوانان به همراه کاروانیان به سفر می رفتند تا از اهالی کاروان در برابر دزدها و راهزن ها مواظبت کنند. می گویند پهلوان محمد مازار در همین سفر در خراسان با پهلوانان بسیاری کشتی گرفت و بر همه آنها پیروز شد. او پهلوانی بسیار نیرومند بود. می گویند در اواخر عمر یک دستش فلج شد و از کار افتاد اما با این حال به دستور جلال الدوله حاکم یزد با پهلوانان نیرومند آن دیار کشتی گرفت و در روزی که عده زیادی از مردم برای تماشا آمده بودند در میان حیرت حاضران، پشت حریفان را به خاک رساند و آنها را مغلوب خود کرد.



سلطان سرعت



ملیحه ظریف شاهسون نژاد



ماهی نوک دراز سریع ترین حیوان اقیانوس

این ماهی قادر است مسافت‌های طولانی را با سرعت هشتاد کیلومتر در ساعت شنا کند. در مسافت‌های کوتاه سرعت او حتی به ۱۴۰ کیلومتر در ساعت نیز می‌رسد. با سرعتی که این ماهی نوک دراز دارد به سختی می‌توان آن را صید کرد.

بدن سفت، دُم قیچی شکل و نوک تیزش همگی برای سریع شنا کردن سازگاری دارند. باله بزرگ این ماهی کمک می‌کند سرعتش را هر اندازه که بخواهد کم کند و در مواقع لازم انرژی از دست رفته را جبران و برای شنای سرعتی بعدی آمادگی لازم را پیدا کند. ماهی نوک دراز ستون فقرات بسیار انعطاف پذیر دارد. مانند چیتا، این انعطاف پذیری اجازه می‌دهد که بدنش کاملاً خمیده بشود؛ یعنی زمانی که آن را به دست بگیرید مثل یک پلاستیک خم می‌شود. این انحنای باعث چالاکی ماهی می‌شود؛ یعنی اول خودش را به صورت کامل خم می‌کند و بعد فشار لازم را به بدنش وارد می‌آورد و خود را به جلو پرتاب می‌کند.

در دنیای حیوانات شکار و شکارچی همواره برای بقا با هم مبارزه می‌کنند. در این شماره قصد داریم شما را با غول‌های خسته‌ناپذیر سرعت آشنا کنیم.

هشدار!

روی هم رفته جمعیت چیتای آفریقا، آسیا و هندوستان رو به نابودی است. در سال ۱۹۹۰، تعدادشان صد هزار قلاده در جهان بود و حالا تعدادشان به حدود ده هزار قلاده رسیده است.



بچه‌ننه‌ها

توله‌های چیتا فقط با ماده‌ها زندگی می‌کنند. مادران، آنها را از چیتای پدر دور می‌کنند و نزدیک به هجده ماه از توله‌ها مراقبت می‌کنند تا رشد کنند و بالغ شوند.

زیستگاه

چیتا علاقه بسیاری به دشت‌های پهناور دارد. او به راحتی مخفی می‌شود و حمله می‌کند.

چیتا، سریع ترین حیوان خشکی

شتاب سرعت او ۱۳۰ کیلومتر در ساعت است که آن را به سریع ترین حیوان چهارپا تبدیل کرده است. سرعت او به حدی است که شصت متر را فقط در سه ثانیه و پانزده صدم ثانیه می‌دود. چیتاها موجوداتی منحصر به فرد هستند. برای این حیوان که در دشت‌های وسیع بی‌آب و درخت زندگی می‌کند، سرعت امتیازی بسیار بزرگ محسوب می‌شود.

شش‌ها، سوراخ‌های بینی و قلب چیتا بزرگ‌تر از حد معمول هستند تا اکسیژن کافی به خونس برسد و آن را در زمان حرکت‌های هجومی حفظ کند.

سبک وزن

میانگین وزن چیتا شصت کیلوگرم است؛ یعنی از دیگر گربه‌سانان وزن بسیار کمتری دارد؛ برای مثال، وزن یک شیر بالغ حدود دویست کیلوگرم است.

۱۲
فوجان
۱۳۸۱

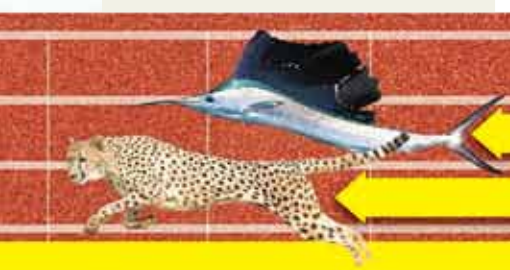
یوسیان بولت در ۹ ثانیه و ۹۵ صدم ثانیه صدمتر را می‌دود.

ماهی نوک دراز اقیانوس در ۳ ثانیه و ۲۸ صدم ثانیه صدمتر را شنا می‌کند.

چیتا در ۳ ثانیه و ۱۵ صدم ثانیه شصت متر را می‌دود.

باز در آسمان در یک ثانیه و ۲۸ صدم ثانیه می‌پرد

سوسک بیری فقط در ۳۱ صدم ثانیه خود را به خط پایان می‌رساند البته اگر جثه‌اش به اندازه انسان بزرگ شود.



مشخصات نوک‌دراز

وزن ۹۰ کیلوگرم
ارتفاع ۷۰ سانتی‌متر
طول ۱۲ متر و ۱۵ سانتی‌متر
سرعت واقعی ۱۴۰ کیلومتر در ساعت
سرعت معمولی ۸۰ کیلومتر در ساعت



میدان دید

چشمان تیزبین او طعمه را هر چقدر ریز باشد پیدا می‌کند و بعد اوج می‌گیرد. بدنش را پر از باد کرده، دمش را جمع می‌کند. پاهایش را می‌بندد و در زیر دمش قرار می‌دهد.

باز، سریع‌ترین حیوان آسمان

در سقوط آزاد هیچ موجودی به گرد او نمی‌رسد. شاید با مطلبی که در مورد چیتا خواندید فکر کنید او سریع‌ترین حیوان دنیاست. حالا از شما می‌خواهیم فکرتان را تغییر دهید. باز، سریع‌ترین حیوان آسمان با سرعت ۲۵۰ کیلومتر در ساعت است. او در موقع شکار یا جمع کردن بال‌هایش هنگام شیرجه، هوا را می‌شکافد و گاهی تا ۳۸۰ کیلومتر در ساعت سقوط آزاد می‌کند. این سرعت او را به بلندترین مقام

سرعت

بال‌هایش را درست به صورت هشت داخل بدن جمع می‌کند طوری که هیچ شکافی بین پرها پدیدار نشود. منقار نوک‌تیز و باریک او با این سیستم بدنی بسیار هماهنگ است. افزایش سرعت در این پرنده مثل بمبی کوچک عمل می‌کند. به راحتی به سرعت ۳۸۰ کیلومتر در ساعت می‌رسد. چشمانش پرده‌ای سه لایه دارد که در زمان شیرجه یک لایه از چشمانش مراقبت می‌کند.

در میان حیوانات روی زمین رساننده است. هنگام شیرجه برای شکار با استفاده از نیروی جاذبه زمین حرکتش را از ارتفاع بلند آغاز می‌کند، و با کمک گرفتن از شکل بدن و بال‌هایش، هر لحظه بر سرعت خود می‌افزاید. طراحی بال‌هایش طوری است که هنگام سقوط با نیروی مقاومت هوا روبه‌رو نمی‌شود.

سوسک بیری، سریع‌ترین حشره

به سرعت این سوسک توجه کنید! سوسک و انسان را در خط شروع مسابقه دو فرض کنید. به محض زدن سوت شروع مسابقه، سوسک شش برابر یک دوندۀ دوی سرعت گام برداشته است؛ یعنی سوسک بیری اگر قد یک انسان بود سرعتش خارق‌العاده می‌شد.

جدول پر سرعت‌ترین موجودات دنیا



یوسیان بولت، سریع‌ترین انسان

سریع‌ترین انسانی که در حال حاضر رکورد صدمتر و دویست متر در اختیار اوست. سرعت یوسیان بولت جامائیکایی بسیار مبهوت‌کننده است. او صد متر را در نه ثانیه و ۹۵ صدم ثانیه دویده است.

آناتومی بدن بولت برای سرعت خیلی زیاد ساخته شده است. یک متر و ۹۵ سانتی‌متر قد و ۹۳ کیلو و ۹ گرم وزن دارد. عضله‌های او بسیار قدرتمند و سوخت و ساز بدنش کامل و حساب شده است.





آلما توکل

اتاق صدفی

امروز به

عجیب‌ترین خانه

ایران رسیدم. اینکه می‌گویم

عجیب، غلو نیست‌ها! این خانه

سی سال پیش، گران‌ترین خانه دنیا بوده. می‌دانم فکر می‌کنید دارم سرتان کلاه می‌گذارم، اما من کلی مدرک دارم.

امروز داشتم توی خیابان امام خمینی تهران راه می‌رفتم و به این فکر می‌کردم که چرا هیچ جای رویایی و هیجان‌انگیزی وجود ندارد که یک‌هوی بزرگ دیدم، بعد چند نفر خارجی را دیدم که دم در چوبی ایستاده بودند. خب چه کار کردم؟ بدو بدو دویدم سمتشان و گفتم: «های!»

آنها هم جوابم را دادند و من ذوق زده شدم و چیلیک چیلیک با آنها عکس گرفتم. در همین گیر و دار بود که پشت سرم یک حیاط بزرگ را دیدم پر از دار و درخت و سنگفرش. بعد یک

دکه را دیدم که سردرش نوشته شده بود: «فروش بلیت».

این طوری شد که قدم به عجیب‌ترین خانه ایران گذاشتم.

خوب به عکس‌ها نگاه کنید تا باورتان شود من هم هاج و واج مانده بودم. اولش یک کتاب‌خانه دیدم که پر از کتاب‌های تاریخی و نفیس بود. بعد دختری آنجا بود که گفت: «باید عضو شوید تا...»

آن وقت ما پریدیم توی بغل هم. او مهتا بود؛ دوست هم مدرسه‌ایم.

تو اینجا چه کار می‌کنی؟

«اینجا کار می‌کنم».

اینجا چی چی است؟

«موزه مقدم».

چی؟



برایتان بگویم
که این خانه پر از اشیای
تاریخی است. پر از مفرغ،
مجسمه، ظرف و ... به خاطر
همین اسمش موزه است، اما
جای جالبش این است که هیچ
چیز آن قرینه نیست. می‌دانید
منظورم چیست؟ چون توی
همه خانه‌های ایرانی همه چیز
موازی و دوتاست؛ برای مثال
ستون‌ها دوتا هستند، از هر



دری دوتا شکل هم وجود دارد، یا ورودی و خروجی روبه‌روی
هم است، اما هیچ چیزی توی این خانه دوتا نیست. یک در
این‌ور است، یک پله یک‌ور دیگر، به خاطر همین این خانه
شکل بقیه خانه‌های قدیمی که دیده‌اید نیست. یک بخش
هیجان‌انگیز دیگر هم قاشق، چنگال، قابلمه، قهوه‌جوش و بقیه
وسایل آقای مقدم است. او سال ۶۶ از دنیا رفته است، اما
دوربین و کلاه جهانگردی و قطب‌نمایش را می‌شود هنوز
هم دید. یک بخش جالب دیگر هم لباسی است که او برای
فارغ‌التحصیلان دانشگاه تهران طراحی کرده و به دیوار زده
است. از آن لباس‌های کلاه‌دار که موقع گرفتن مدرک
کارشناسی همه نتشان می‌کنند.
از در و دیوار این خانه هم هرچه بگویم کم گفته‌ام.

بله می‌گفتم. من امروز حدود چهار ساعت در
«موزه مقدم» بودم. آن قدر چیزهای عجیب
داشت که نمی‌شود همه‌اش را نوشت. البته
این هم وظیفه من نیست. یک خبرنگار کوله‌پشتی
فقط کنجکاوی آدم‌ها را برمی‌انگیزد و گرنه که
مزه‌اش می‌رود بنویسم توی آن خانه دیگر چه
خبرهایی بود، آن وقت تنبلی می‌کنید و بلند
نمی‌شوید بروید خودتان جاهای جالب را ببینید.

امروز روز خیلی خوبی بود و آخرش هم یک نتیجه اخلاقی
داشت: «آدم اگر سرش را بچرخاند دور و برش خیلی
چیزهای جالب می‌بیند که تا به حال ندیده است.»
حالا بماند که من خیلی از نتیجه اخلاقی خوشم نمی‌آید،
اما خب پیش آمد دیگر!

✽ موزه

مقدم. اینجا

خانه محمدتقی

خان احتساب‌الملک است

که بعدتر پسرش محسن توی آن

زندگی کرد. او باستان‌شناس و نقاش بود. کلی

هنر دیگر هم داشت. این خانه را هم جوری تزئین کرده که
یک زمانی اینجا گران‌ترین خانه دنیا بوده. او این خانه را به
دانشگاه تهران اهدا کرد و حالا هم اسم اینجا شده موزه مقدم.

اینجا چقدر دیدنی است.

✽ معلوم است.

این‌طوری شد که من و مهتا با هم رفتیم توی این خانه. بگذارید
برایتان بگویم. یک حیاط بزرگ، پر از دار و درخت را تصور
کنید که دو سمتش میز و صندلی سنگی گذاشته‌اند (فکر کنید
عصرها بروید بنشینید آنجا و پاستیل بخورید و به رویاهایتان
فکر کنید!) دورتا دور این حیاط ساختمان است. یک سمتش
ساختمانی است که به سبک ساختمان‌های قرون وسطی ساخته
شده است. سر درش هم یک زنگ بزرگ آویزان است. توی
این ساختمان یک اتاق هست به نام اتاق صدفی و در و دیوارش

با صدف‌های عجیب و غریب
پوشانده شده است. واقعاً فکر کنید
آدم چند ساعت در روز را توی
این اتاق بگذرانند!

آن ورترش هم اتاقی پر از اشیای
تاریخی بود.

مهتا: «اینها را خود آقای مقدم
می‌خریده. بین دیوارها هم پر از
کاشی‌های ایرانی است.»

داشتیم می‌گفتم، بعد ما رفتیم آن ور حیاط که گلخانه را
ببینیم، درش بسته بود و پر بود از گلدان‌های جورواجور. آن
ورتر چه بود؟ یک استخر برای شنا، آن ورتر چه بود؟ «دیوار
تجدد» یک عالم ستون آبی رنگ بود که دو تا حیاط خانه را
از هم جدا می‌کرد، آن ورتر چه بود؟ دیوارهای کاشی‌کاری
شده که رویشان پر از نقاشی‌های زیبا بود.



پسر سیارهٔ آبی



به خاطر از دست دادن پدر و مادرش زار زار گریه می‌کرد. او مدت زیادی همان‌جا نشست و گریه کرد، اما سرانجام گریه‌اش بند آمد؛ چون دیگر اشکی برایش نمانده بود. بعد، یقهٔ پیراهنش را بالا داد، دست‌هایش را در جیب شلوارش گذاشت و راه افتاد. هر جا تکه سنگی می‌دید، لگدی به آن می‌زد و هر جا گلی می‌دید با پا له می‌کرد. در همین حین توله‌سگی نزدیکش شد و در حالی که برایش دُم تکان می‌داد، کنار او شروع کرد به راه رفتن. انگار تصمیم گرفته بود سگِ باوفای او شود.

پسرک به سگ گفت: «زود باش برو، اگر پیش من بمانی، مجبور می‌شوم دوستت داشته باشم، اما من دیگر نمی‌خواهم

اگر روزی بتوانید به کهکشان‌های دور دست سفر کنید، بعید نیست عاقبت سر از جاهایی در یاورید که خیلی شبیه منظومهٔ شمسی خودمان باشند.

شاید آنجا سیاره‌ای به بزرگی زمین کشف کنید و با مردمانی شبیه زمین‌ها آشنا شوید، با این تفاوت که پوستشان احتمالاً آبی خواهد بود و گوش‌هایشان درپوش خواهد داشت تا هر وقت نیازی به شنیدن نداشتند، آن را ببندند.

در یکی از همین سیاره‌های دور دست بود که روزی جنگی در گرفت و آدم‌های آبی زیادی کشته شدند. در این جنگ بچه‌های زیادی یتیم شدند. در میان خرابه‌های یکی از خانه‌ها که با بمب ویران شده بود، پسر آبی کوچکی نشسته بود و

کسی را در زندگی دوست داشته باشم.»

وقتی سگ دوباره برایش دُم تکان داد، پسرک تفنگی را از کنار جسد یک سرباز برداشت و درحالی که او را نشانه گرفته بود، فریاد زد: «برو، وگرنه با این تفنگ می کشمت!» سگ بیچاره با دیدن این صحنه دُمش را روی کولش گذاشت و فرار کرد. وقتی سگ دور شد، پسرک آبی نگاهی به تفنگ کرد و گفت: «تو را با خودم می برم، ما می تونیم دوستان خوبی برای همدیگه باشیم.» سپس گلوله‌ای به یک درخت خشکیده شلیک کرد. کمی آن طرف تر یک اسکوتر پرنده هم پیدا کرد که در گوشه خیابان رها شده بود. سوارش شد و سعی کرد روشنش کند. اسکوتر پرنده آماده پرواز شد.

پسرک آبی با خود گفت: «حالا من یک تفنگ و یک اسکوتر پرنده دارم و اینها خانواده من هستند. البته می توانستم یک سگ هم داشته باشم، اما سگ ممکن بود روزی کشته شود و من از غصه اش دق کنم.»

همین طور که با اسکوتر پرنده اش پرواز می کرد، چشمش به خانه ای افتاد که از دودکش آن دود بلند می شد. با خود گفت: «انگار کسی اون جاست.»

چرخي به دور خانه زد و از پنجره پیرزنی را دید که مشغول آشپزی بود.

پسرک تفنگ را به طرف پیرزن نشانه گرفت و گفت: «زود باش یه چیزی بده بخورم!»

پیرزن گفت: «من همین جوری هم بهت غذا می دم، تفنگو بذار کنار.»

پسرک با تندی گفت: «برای من ادای آدمای مهربونو در نیار، وگرنه با این تفنگ می کشمت!»

پیرزن وقتی دید حرف زدن فایده ای ندارد، برایش غذا کشید و او بعد از اینکه حسابی سیر شد، سوار اسکوتر پرنده شد و رفت. زندگی پسرک مدت ها به همین ترتیب می گذشت. او در خانه ای مخروبه مخفی گاهی برای خودش دست و پا کرده بود. هر وقت گرسنه اش می شد، با اسکوتر پرنده سراغ مردم می رفت و با تهدید اسلحه وادارشان می کرد به او غذا بدهند.

گاهی هم در میدان های جنگ پرسه می زد و قطعات سلاح و تانک و نفربرهای منهدم شده را جمع می کرد و به مخفی گاهش می برد. با خودش می گفت: «با اینها یک روبات زره پوش خواهم ساخت. یک روبات خیلی بزرگ و سنگین که اتاق فرمانش بالای سرش باشد. از آن بالا روبات را هدایت خواهم کرد و با قدرتی که آن هیولای آهنی به من خواهد داد، هیچ کس حریفم نخواهد شد...»

روزی دختری کوچک گذرش به نزدیک مخفی گاه او افتاد. پسرک با تفنگ بیرون آمد و درحالی که او را نشانه گرفته بود، گفت: «از اینجا برو! وگرنه شلیک می کنم!»

دختر گفت: «نمی خواستم مزاحم بشم، فقط می خواستم ببینم قارچ ها دوباره شروع به رشد کرده اند یا نه.»

پسرک گفت: «باید بری، دوست ندارم کسی اطرافم باشه!»

دختر پرسید: «تنها زندگی می کنی؟»

پسرک گفت: «نه، یه تفنگ و یه اسکوتر پرنده هم دارم، اونا خانواده من هستند. تازه، دارم یه روبات زره پوش هم درست می کنم.»

یعنی واقعاً کسی را نداری؟

خودم نخواستم، می تونستم یه سگ هم داشته باشم، ولی اگه کسی اونو می کشت، از غصه دق می کردم.

دختر گفت: «من هم کسی را ندارم، می تونیم با هم زندگی کنیم.»

نمی خوام کسی رو داشته باشم که با تفنگ بشه کشت!

باشه هر چه قدر دلت می خواد بگرد دنبال کسی که نشه با تفنگ کشت!

دختر این را گفت و از آنجا دور شد.

پسر بعد از مدت ها کار و تلاش، سرانجام روبات زره پوشش را ساخت و در اتاق فرمان که روی کله روبات قرار داشت، نشست. سپس با روبات غول آسای خود در شهر راه افتاد.

هر طرف که می رفت، مردم از وحشت جیغ می کشیدند و می دیدند.

پسرک در اتاق فرمان یک میکروفون هم نصب کرده بود. هر وقت با آن حرف می زد، غرش رعدمانندی از دهان روبات شنیده می شد که می گفت: «بین شما کسی هست که نشود با تفنگ کشت؟»

اما مردم وحشت زده پا به فرار می گذاشتند و جرئت نمی کردند جوابش را بدهند. برای همین، هر چه گشت نتوانست کسی را پیدا کند که نشود او را با تفنگ کشت.

روزی از بالای کله روبات کسی را آن پایین دید که انگار می خواست چیزی را به او حالی کند.

پسرک در حالی که از نردبان مخصوص پایین می رفت، با خودش فکر کرد: «شاید این همان کسی باشد که گلوله به او اثر نمی کند.»

وقتی پایین رسید، دید همان پیرزنی است که اولین بار به او غذا داده بود. با لحن تندی پرسید: «تو می خواستی چیزی به من بگی؟»

پیرزن گفت: «بله، شنیده ام دنبال کسی می گردی که نشود با تفنگ کشت، به گمانم بتونم در پیدا کردنش بهت کمک کنم.»

پسرک پرسید: «بگو ببینم کجاست؟»

او پیرمردی است که آن بالا توی ماه زندگی می کند.

پسرک گفت: «خیلی دلم می خواد کسی رو ببینم که گلوله تفنگ بهش اثر نکنه.»

سپس به اتاق فرمان برگشت و با فشار دکمه‌ای، روبات زره‌پوش تبدیل شد به یک راکت غول‌آسا و به سوی ماه پرواز کرد. در ماه، مدت زیادی همه‌جا را گشت و بالاخره پیرمرد را پیدا کرد. او پشت یک تلسکوپ نشسته بود و سیاره‌آبی را رصد می‌کرد.

پسرک آبی از پیرمرد پرسید: «تو همان پیرمردی هستی که نمی‌شود با تفنگ کشت؟»

پیرمرد جواب داد: «بله همین‌طور.»

- داری با تلسکوپ کجا رو نگاه می‌کنی؟

- دارم درباره‌ی مردمان سیاره‌آبی تحقیق می‌کنم.

پسرک پرسید: «می‌شه اجازه بدی پیش شما بمونم؟»

پیرمرد گفت: «چی باعث شده همچین تصمیمی بگیری؟»

- چون دوست ندارم پیش کسی بمونم که تفنگ بهش اثر می‌کنه. وقتی پدر و مادرم مردند، تمام اشک‌هامو ریختم.

می‌تونستم یه سگ هم داشته باشم، اما اگه کسی اونو می‌کشت، از غصه دق می‌کردم. امکان این را هم داشتم که با یه پیرزن یا یه دختر کوچولو زندگی کنم، اما اونا ضد گلوله نبودند، اگه کشته می‌شدند، آن‌قدر گریه می‌کردم که جونم درمی‌اومد.

پیرمرد گفت: «بسیار خوب، می‌تونی پیش من بمونی. اینجا اسلحه‌ای وجود نداره تا کسی بتونه منو بکشه!»

پسرک آبی با تعجب پرسید: «دلیل‌اش فقط همینه؟!»

پیرمرد گفت: «بله، به همین سادگی.»

- ولی من با خودم تفنگ آورده‌ام.
پیرمرد گفت: «خیلی بد شد، حالا دیگه نمی‌تونی پیشم بمونی، تفنگت ممکنه منو بکشه.»

پسرک گفت: «پس برمی‌گردم.»

- بله، بهتره برگردی.

- خیلی بد شد مگه نه؟

پیرمرد پرسید: «دلت نمی‌خواد بری؟»

- نه، دلم می‌خواد پیش شما بمونم ولی افسوس...

پیرمرد گفت: «شاید بتونی تفنگو بندازی دور.»

- شاید، ولی چرا؟

- اگه این کارو بکنی، می‌تونی همیشه پیشم بمونی.

پسرک گفت: «اومدیم و این کارو کردم، بعدش چه کار کنم؟»

- می‌تونی با این تلسکوپ، سیاره‌آبی رو تماشا کنی، شاید یه روز تونستی بفهمی که چرا این‌قدر با هم جنگ می‌کنند.

- تو می‌دونی چرا جنگ می‌کنند؟

- خُب، راستش من هم درست نمی‌دونم. به نظرم دلیل اصلی‌اش اینه که همدیگه رو خوب نمی‌شناسند. تعدادشون خیلی زیاده و زندگی‌شون اون‌قدر پیچیده است که نمی‌دونن کارهاشون چه تأثیری روی دیگران داره. خبر ندارن سنگ آهنی که با زحمت از معدن درمی‌آرن، صرف ساختن ماشین‌های جنگی و توپخانه می‌شه. اگه می‌تونستن خودشونو از این بالا ببینن، خیلی چیزها رو بهتر درک می‌کردند.

پسرک گفت: «ولی، بالاخره یکی باید حالی‌شون کنه.»

- شاید، اما من برای این کار خیلی پیر و خسته‌ام.

در این هنگام پسرک تفنگش را با تمام زوری که داشت به گوشه‌ای پرت کرد و تفنگ بعد از مدت‌ها چرخیدن در فضا، روی سیاره‌آبی سقوط کرد و تکه‌تکه شد. از آن پس پسرک آبی هر روز با تلسکوپ مردمان سیاره‌آبی را زیر نظر می‌گرفت. تصمیم گرفته بود راهی برای نجات آنها پیدا کند و به پیش آنها برگردد.





امین حسینی

۱۹

بهار ۱۳۹۲

فصل کاشتن

این قانون خداوندی است که نه دنیاپرستان به همه آنچه می‌خواهند می‌رسند و نه آخرت‌طلبان از دنیا به‌طور کامل محروم می‌مانند. این وضعیت را به راحتی می‌توان در میان افراد جامعه دید.

زندگی این دو گروه با تفاوت‌هایی در امکانات زندگی در گذران است. البته وضعیت فعلی آنها مهم نیست.

باید این دو گروه را در پایان کار با هم مقایسه کنیم. در جهان دیگر دنیاطلبان را محروم و نگران خواهیم دید و مؤمنان را امیدوار، شاد و برخوردار. پس مهم عاقبت کار ما آدم‌هاست. و چه زیبا گفته‌اند که در سفر زندگی، نشستن در قطار خوب یا بد، مهم نیست مهم آن است که انسان در ایستگاه خوبی پیاده شود. کاش درک می‌کردیم که برد با آدم‌هایی است که شناخت درستی از زندگی دارند و علاوه بر تلاش برای تأمین نیازهای روزمره، در اندیشه زندگی ابدی خود نیز هستند و با عبادت‌ها و تلاش‌های خالصانه، آخرت خویش را نیز آباد می‌کنند. چقدر خوب است با این نوع شناخت در زندگی برنامه‌ریزی و تلاش کنیم که در آن صورت هم دنیا را خواهیم داشت و هم آخرت را.

منبع: تفسیر نمونه، ج ۲، ذیل آیه مربوطه

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤَتْهُ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (شوری: ۲۰)
«کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می‌دهیم و بر محصولش می‌افزاییم و آنها که فقط کشت دنیا را می‌طلبند کمی از آن به آنها می‌دهیم، اما در آخرت هیچ بهره‌ای ندارند.»

در این آیه مردم دنیا در برابر نعمت‌ها و روزی‌های خداوند به کشاورزانی تشبیه شده‌اند که بذره‌ای مختلف می‌کارند و در نتیجه محصولاتی متفاوت برداشت می‌کنند. گویی این جهان مزرعه آخرت است و اعمال ما بذرهایی هستند که در این مزرعه کشت می‌کنیم و امکانات الهی همان بارانی است که بر این کشتزار می‌بارد. محصول این کشت‌ها یکسان نیست؛ بعضی بذرها بازدهی کم، کوتاه و زودگذر دارند. اینها کاشت کسانی است که فقط برای دنیا تلاش می‌کنند و هیچ به فکر جهان دیگر نیستند.

اما آنهایی که هم به دنیا و هم آخرت توجه دارند محصولشان پر بار، نامحدود و همیشگی سر سبز است. می‌پرسید چرا این‌گونه است؟

خداوند بزرگ در ادامه آیه به این سؤال پاسخ داده است «ما کشت این گونه افراد را افزایش داده و برکت می‌دهیم.» جالب آن است که خداوند نمی‌فرماید کسی که برای آخرت می‌کوشد از دنیا بی‌نصیب می‌ماند، اما درباره کسی که فقط برای دنیا تلاش می‌کند، می‌فرماید: «کمی از آن - بهره دنیا - به او می‌دهیم، اما چنین شخصی از آخرت هیچ بهره‌ای ندارد.»



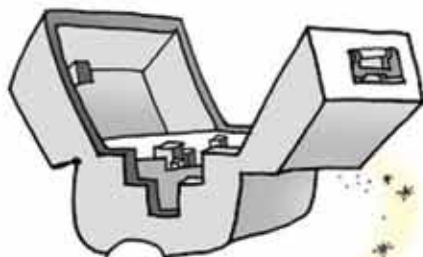
علم بهتر است یا نمره



محمد شاکر

در

مدرسه آرزوها همه از آموختن لذت می‌برند و دانش‌آموزان این مدرسه جسارت و اعتماد به نفس و توان علمی لازم را دارند. که گاهی معلم معلمشان بشوند



دانش‌آموزان
مدرسه آرزوها قادر به استفاده از آموخته‌های خود در حل مسائل و مشکلات زندگی هستند.



۲۰
نوجوان
آبان ۱۳۹۷ تصویرگر: سام‌سلساسی

دانش‌آموزان
مدرسه آرزوها
توانایی‌ها و استعداد های خود را
می‌شناسند و می‌دانند که افراد
ارزشمندی هستند.



در مدرسه
آرزوها هیچ کس به خاطر
نمره درس نمی خواند



۲۱

دوران

۱۳۹۱



در این
مدرسه دانش آموزان

می دانند که هیچ مشکلی در این جهان به
شکل فردی حل نخواهد شد و باور دارند که
مشکلات با خرد جمعی و هم فکری
گروهی قابل حل است.



زیارت، گردش و خرید صنایع دستی و محصولات یک شهر بهانه خوبی برای سفر است و این بهانه‌ها هر چه متنوع‌تر باشند سفر لذت‌بخش‌تر است. این بار قصد داریم به کاشمر، دومین شهر زیارتی استان خراسان رضوی سفر کنیم. قدمتش به بیشتر از دو هزار سال (دوره کیانیان) برمی‌گردد؛ یعنی دوره بهمن پسر اسفندیار، نوه گرشاسب. در قدیم به آن ترشیز می‌گفتند به معنی شهر نیرومند اما بعدها به کاشمر (آغوش مادر) تغییر نام داد. جنوب آن به علت مجاورت با کویر آب‌وهوایی گرم و خشک و شمالش به دلیل نزدیکی با ارتفاعات سرد و خنک است.

از صنایع دستی آن می‌توان به قالی‌بافی، گیوه‌بافی و تهیه پارچه‌های دست‌بافت و چادرشب‌بریشمی اشاره کرد. کشمش، انگور، زعفران و عناب از محصولات باغ‌های این شهر و سوغات‌های خوب آن هستند.

فردوسی از کاشمر در شاهنامه خود این‌طور یاد می‌کند:

همه نامداران به فرمان اوی سوی سرو کاشمر نهادند روی
از نام‌آوران کاشمر می‌شود این دو نفر را نام برد: آرشیت کاشمیری (نخستین دانشمندی که نامش در تاریخ ایران باستان آمده) و میرزا عبدالخان (شهاب‌ترشیزی) که از شعرای قرن دوازدهم هجری است.

➔ آرامگاه سید حسن مدرس

از روحانیون بزرگ معاصر ایران که سال ۱۳۱۷ به دستور رضاخان پهلوی با چای آلوده به سم به شهادت رسید. بنای آرامگاه دارای یک گنبد فیروزه‌ای و چهار ایوان است که به سبک معماری صفویه ساخته شده است.



عکاس: امیر قادری

زهرة کریمی

خرابه‌های ارگ قدیم

تا دوره قاجاریه دور تا دور شهر دیوارهای بلندی وجود داشته که از شهر در برابر حملات یایان محافظت می‌کرده است. اما امروزه اثری از این دیوارها نیست و فقط خرابه‌هایی از آن با بادگیری که همچنان باقی مانده، خودنمایی می‌کند.



✈ یخدان فروتقه

مربوط به دوره قاجاریه است. یک چاله یخدان بزرگ و ساختمانی مخروطی شکل دارد و جویی که به داخل آن متصل می‌شود. در زمستان یخ‌های داخل جوی را به چاله یخدان منتقل می‌کردند تا در فصل گرم سال اهالی از آن استفاده کنند. این یخدان سه در ورودی دارد.

۲۳

فرهنگ

۱۳۹۲

◀ برج علی‌آباد کاشمر

این برج مربوط به قرن هشتم هجری است. هجده متر ارتفاع دارد و از دو قسمت تشکیل شده است؛ قسمت پایینی دوازده ضلعی است که پایه برج را تشکیل می‌دهد و قسمت بالایی بدنه دارای هجده ترک به شکل نیم‌ستون است. کاشی‌های فیروزه‌ای رنگ به بنا جلوه‌ای خاص داده‌اند. می‌گویند لحظه تحویل سال شمسی را از روی این برج و با استفاده از زاویه تابش نور خورشید تعیین می‌کرده‌اند.

◀ امامزاده سید حمزه (باغ مزار)

داخل باغ بزرگی با درختان سرو ۸۰۰ ساله، آرامگاه مردی از فرزندان امام موسی کاظم (ع) قرار دارد که گنبدی با کاشی کارهای سبزرنگ و ایوان‌های آئینه کاری شده با دو گلدسته بلند دارد.



عادل اشكوبوس

أنا أبي

أنا أبي

الطَّالِبُ (عَلَى الْهَاتِفِ): «ابْنِي مُصَابٌ بَبْرَدٍ شَدِيدٍ وَلَا يَقْدِرُ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ الْيَوْمَ.»
مُسَاعِدُ الْمُدِيرِ: «مَنْ يَتَكَلَّمُ مَعِي؟ مَنْ أَنْتَ؟»
الطَّالِبُ: «أنا أبي، يا سيدي.»



بَعِيدَة

سَأَلَ تَلْمِيذٌ زَمِيلَهُ: «هَلْ أَفْغَانِسْتَانُ بَعِيدَةٌ عَنْ مَدْرَسَتِنَا؟»
أَجَابَ زَمِيلُهُ: «لَا أَظُنُّ؛ لِأَنَّهُ فِي صَفْنَا تَلْمِيذٌ أَفْغَانِي يَأْتِي مَنْ بَيْتِهِ إِلَى الْمَدْرَسَةِ كُلَّ صَبَاحٍ عَلَيَّ دَرَجَتِهِ.»



الْأَسْنَان

الطِّفْلُ: «هَلْ لَكَ أَسْنَانٌ يَا جَدِّي؟»
الْجَدُّ: «لَا، يَا وَلَدِي؛ لَيْسَ لِي أَسْنَانٌ.»
الطِّفْلُ: «إِذَنْ، احْتَفِظْ لِي بِهَذِهِ التُّفَاحَةِ حَتَّى أَرْجِعَ.»



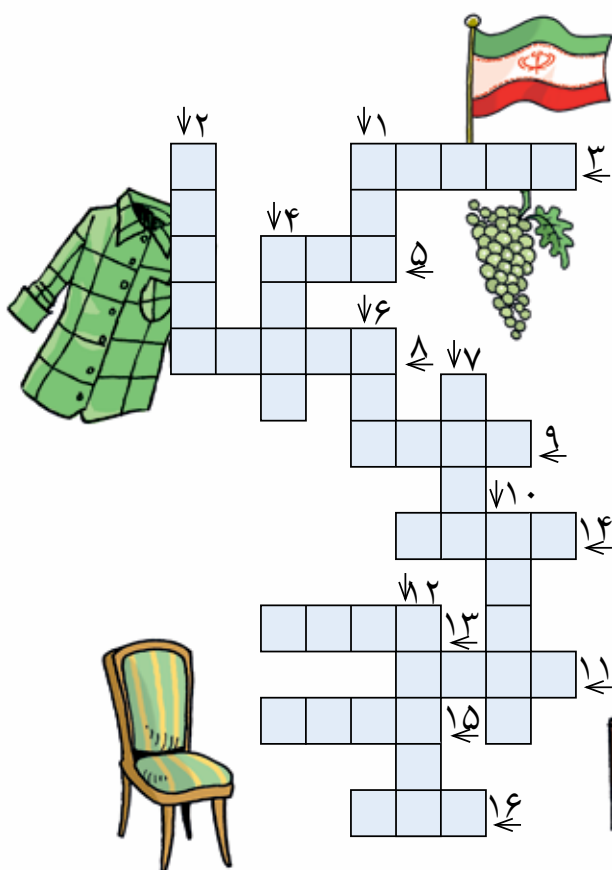
جدول الكلمات المتقاطعة

١. بازار
٢. پنجره
٣. لباس ها
٤. انار
٥. ماه
٦. انگور
٧. صندلي
٨. چادر يا عبا
٩. كلاغ
١٠. ميز
١١. ديوار
١٢. شلوار
١٣. ابر
١٤. پيراهن پسرانه
١٥. گل سرخ
١٦. پرچم ايران

٢٤

نوجوان

تصويرگر: سام بيلسلي





Mohammad Ali Ghorbani

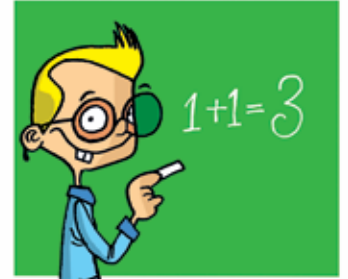
Zoo Animals



A Joke to Think:

Teacher: Why do birds fly south for the winter?

Omid: Because it's too far to walk!



A wise man once told me that there are three kinds of people in this world. People who are good at math and people who aren't.

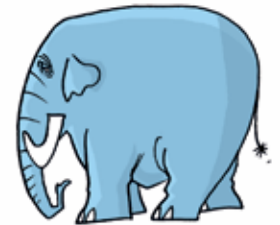
A Riddle to Think

Why does a giraffe have a long neck?
Because his feet
!smell



MOUSE

MONKEY



ELEPHANT



GORILLA



GAZELLE



LION



TIGER



RHINO



ZEBRA



HIPPO

Find These Words on the Table

Z	B	V	G	G	L	E	J	H	T	X	R	I	T	X
E	R	G	H	E	G	I	R	A	F	F	E	G	M	U
B	K	D	S	X	T	V	V	A	G	B	I	T	N	C
R	Z	S	F	K	X	Y	O	E	U	X	C	O	W	X
A	F	K	B	P	E	X	L	Y	Z	Z	M	P	I	C
E	G	Z	Q	K	F	E	V	R	Q	P	P	O	S	
Q	H	A	N	P	P	T	W	I	O	N	I	H	R	
Q	F	O	Z	H	P	R	X	E	I	M	P	H	R	B
A	M	T	A	E	T	C	G	P	U	N	O	X	H	I
G	C	N	V	N	L	S	O	P	M	L	D	Z	A	K
O	T	G	K	I	B	L	G	D	R	U	E	S	F	D
H	X	A	K	T	A	O	E	F	J	E	O	L	B	N
Z	Y	L	G	Y	E	D	G	O	O	U	G	I	U	O
A	L	L	I	R	O	G	J	N	J	Z	C	I	E	I
O	Y	Y	H	V	O	X	Z	C	P	E	Y	B	T	L

ZEBRA
TIGER
RHINO
MONKEY
LION
HIPPO
GORILLA
GIRAFFE
GAZELLE
ELEPHANT
MOUSE

Illustrator: Sam Salmassi



محمود پورهاب

همسفر ناشناس

- نمی دانم کیست. او بین راه به ما پیوست. یادم می آید که به رئیس کاروان گفت: «دوست دارم با کاروان شما به زیارت خانه خدا بیایم، به شرط اینکه اجازه بدهید جز و خدمتکارها باشم و به مردم خدمت کنم».

- نگفت از کجا می آید؟
- نه آقا، خیلی کم حرف است. کارش را خیلی خوب انجام می دهد. من هرگز جوانی خوش اخلاق تر و باادب تر از او ندیده ام.

صبح زود کاروان حرکت کرد. عبدالله خدمتکار جوان را دید که پیاده به دنبال کاروان می آمد. تا ظهر کاروان در بیابان حرکت کرد. عبدالله گرسنه اش شده بود. دوست داشت جایی پیاده شوند و چیزی بخورند، اما رئیس کاروان گفت: «یک مقدار دیگر باید راه برویم تا به چاه آب برسیم».

همین طور هم شد. آنها سرانجام نزدیک کوهی به چاه آب رسیدند. خدمتکارها بار شترها را گرفتند. به مردم و شترها آب دادند. عبدالله، جوان را دید که وضو گرفت و همراه چند نفر در سایه صخره های بلند مشغول نماز شد. همان طور که به او نگاه می کرد، دوباره به فکر فرو رفت: «یعنی کجا او را دیده ام! خیلی به نظرم آشناست. هر که هست از خانواده بزرگی است. حرف زدن و رفتارش با بقیه فرق می کند. نه، او هرگز نمی تواند خدمتکار کسی باشد».

نماز جوان کمی طول کشید. بعد از جا بلند شد و با بقیه خدمتکارها مشغول آماده کردن غذا شد. بعد از غذا یکی از خدمتکارها روی سنگ بزرگی ایستاد و فریاد زد: «آماده حرکت! تا چند لحظه دیگر حرکت می کنیم، کسی جا نماند!» همه آماده شدند. عبدالله زانوبند شترش را باز کرد و بر پشت شتر نشست. به اطرافش نگاه کرد. خدمتکار جوان

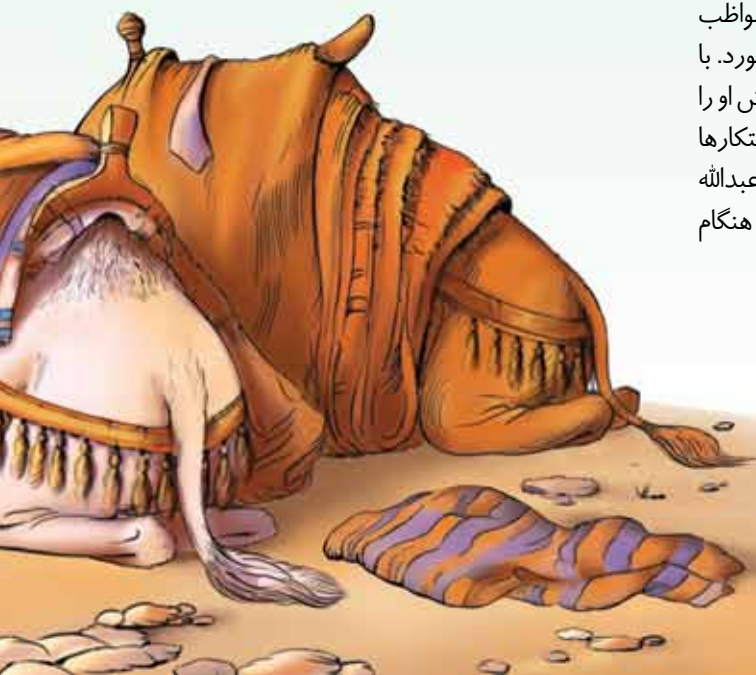
کاروان سرا شلوغ بود. خدمتکارها تئد و تئد مشغول کار بودند. در ایوان دراز کاروان سرا چند سفره کنار هم انداختند و شام را آماده کردند. یک نفر با صدای بلند فریاد زد: «بفرمایید شام! بفرمایید، شام آماده است».

همه دور سفره ها کنار هم نشستند. خدمتکارها کنار سفره ایستادند. در دست هر کدام کوزه های آب و یک پیاله بود. اگر چیزی هم در سفره کم می شد، می رفتند و می آوردند. عبدالله کنار پیرمرد کاروان نشسته بود. پیرمرد هم می خورد و هم بلند بلند حرف می زد. همه حواسشان به او بود. عبدالله آب خواست. یکی از خدمتکارها گفت: «بفرمایید آقا!»

صدای خدمتکار برایش آشنا بود. انگار قبلاً صدایش را جایی شنیده بود. رویش را به طرف خدمتکار کرد، پیاله آب را از او گرفت. در نور کمرنگ چراغ چهره خدمتکار جوان را دید که با لبخند نگاهش می کرد. عبدالله نگاهش را به سفره دوخت و با خودش گفت باید او را جایی دیده باشم. در این نور کم صورتش خوب پیدا نیست ولی صدایش خیلی آشناست. عبدالله شامش را خورد و مثل بقیه از جا بلند شد و در آن سوی حیاط نشست.

نوبت غذا خوردن خدمتکارها شد. عبدالله از دور مواظب خدمتکار جوان بود. او آهسته آهسته غذا می خورد. با خورشویی به همه نگاه می کرد. رفتار خوب و صمیمانه اش او را به یاد کسی می انداخت، اما نمی دانست چه کسی. خدمتکارها هم شامشان را خوردند و سفره ها را جمع کردند. عبدالله از خدمتکاری پرسید: «آقا ببخشید، آیا جوانی را که هنگام خوردن شام پهلوی شما نشسته بود، می شناسید؟»

خدمتکار گفت: «مگر چیزی شده؟»
- نه، فکر می کنم جایی او را دیده ام.



را دید که مشغول آب کشیدن از چاه بود. ناگهان یادش آمد. با خود گفت: «وای! این جوان همان است که دو سال پیش، همسفرم بود. بله خودش است، اشتباه نمی‌کنم، علی بن حسین، امام سجاد(ع).»

فوری از شتر پایین پرید. رئیس کاروان و چند نفر دیگر از او پرسیدند: «چه شده عبدالله، اتفاقی افتاده؟!»

عبدالله جواب داد: «مگر نمی‌بینید چه آدم بزرگی بین ماست؟»

پیرمرد کاروان پرسید: «از چه کسی حرف می‌زنی؟»

– آن جوان را می‌گویم، آن که لب چاه است.

همه نگاه‌ها به طرف جوان برگشت. یکی گفت: «مگر او کیست؟»

– می‌پرسی او کیست! او فرزند رسول خدا، علی بن حسین است. همه تعجب کردند. پیرمرد کاروان گفت: «راست می‌گویی! پس چرا زودتر نگفتی؟ وای چقدر بد شد. او در طول سفر به ما خدمت می‌کرد و ما به او دستور می‌دادیم.»

همه از شترهایشان پیاده شدند و به سوی امام سجاد(ع) رفتند. او را در آغوش گرفتند و صورتش را بوسیدند.

– آقا ما را ببخش! به خدا تو را نمی‌شناختم.

– ای فرزند رسول خدا اگر دستوری دادیم و بی‌ادبی کردیم ما را ببخش. خدا کند از دست ما نرنجیده باشی.

– آقا به خدا خجالت می‌کشم به چشم‌های شما نگاه کنم. همین امروز چند بار به شما زحمت دادم. حتی یک‌بار با عصبانیت به شما دستور دادم افسار شترم را بگیر و جلو ببر. خواهش می‌کنم مرا ببخش!

رئیس کاروان هم گفت: آقا چرا خودت را معرفی نکردی؟ امام سجاد(ع) با مهربانی گفت: «من یک‌بار با کاروانی همسفر شدم که افراد آن مرا می‌شناختند. آنها آن طور که مردم به پیامبر احترام می‌گذاشتند، به من احترام کردند. دوست نداشتم آن طور با من رفتار شود، به خاطر همین خواستم ناشناس بمانم [و آن طور که دلم می‌خواهد به مردم خدمت کنم].»

عبدالله نزدیک رفت. صورت آقا را بوسید و گفت: «من بودم که شما را شناختم دو سال پیش، در سفر حج با شما همسفر بودم.»

امام سجاد(ع) با لبخند دست او را گرفت. از نگاه و لبخندش معلوم بود که همان روز اول او را شناخته است.

همه خوشحال بودند که امام با آنها همسفر است. دیگر احساس خستگی نمی‌کردند. دوست داشتند حرف‌های آموزنده‌اش را بشنوند و از او چیزهای تازه‌ای یاد بگیرند.

منابع:

- ۱- زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی
- ۲- سیره چهارده معصوم، محمد محمدی اشتهاردی
- ۳- این شهر آشوب، مناقب





زیر نظر علیرضالیش

گلچین

توضیح: این شماره گلچینی از شعرهای معلم‌های
عزیزی است که برای شما سروده‌اند.

رویا زاهدنیا/ لوندویل

گریه‌هایم را به ماه می آویزم
آن قدر دور است
که روزهای نمناک من
به چشم‌های تو نمی آیند
مثل ماه و آفتاب می مانیم
همیشه در گذر
بی هم

داوود قاسمی / نوبران

شب که بشه سیاه می شه کوچمون
ستاره‌ها میان توی آسمون
دل می خواد یه نردبونی داشتم
از خونمون تا آسمون می داشتم
یواش یواش می رفتم از اون بالا
کنار اون ستاره‌های زیبا
یکی یکی اونا رو می شمردم
سبد سبد ستاره می آوردم
چند تا برا کوچه تاریکمون
چند تا برا بچه‌های مهربون.



زیر ذره بین

خبر خبر خبر

قصه داریم باشگاهی به نام باشگاه طنز نویسندگان نوجوان در همین
مجله رشد نوجوان راه بیندازیم. فقط کافی است یک مطلب
طنز آمیز بنویسید. این مطلب می تواند خاطره طنز، شعر،
داستان یا نثر طنز باشد. همراه با نوشته تان نام، نام خانوادگی،
نام پدر، نام مدرسه و شهرتان و یک قطعه عکس سه در چهار
هم برای ما بفرستید تا بتوانیم کارت عضویت در باشگاه برایتان
صادر کنیم. برای اعضای باشگاه کتاب آموزشی ارسال می شود
و آثارشان در مجله رشد نوجوان به چاپ می رسد. پس به
شدت منتظر آثار طنز آمیزتان هستیم.

۲۸

نوجوان
این ۱۳۹۲ تصویرگر مجله نوجوانی

نمکدان



زنگوله لرزشی

به بزی می گویند چرا زنگوله ات صدا نمی دهد؟ می گوید
گذاشتمش روی ویبره!
فرانک عابدی / اصفهان

سوراخ نمکدان

از خنگول پرسیدند: «سخت ترین کار چیه؟» گفت: «نمک تو
نمکدون ریختن.»
چرا؟
چون سوراخ هاش خیلی ریزه!!
حسین باقری / اردبیل



دفترچه خاطرات

یکی دفتر خاطراتش پر شده بود، انداخت دور!!

تا حدی

به یکی گفتند: «کامپیوتر بلدی؟»
تا حدی.
بیا روشنش کن.
بلدم، اما نه تا این حد.
ساحل خسروی / همدان

پشتک

یک نفر صبح یک لیوان خاکشیر خورده بود، تا شب پشتک
می زد که خاکشیرها ته نشین نشود!
آیدا فرخی / تهران

ضرب المثل های امروزی

سرش بوی پیتزای سبزیجات می ده.
آنتی بیوتیک بعد از مرگ سهراب.
پرادو سواری دولا دولا نمی شه.
پایت را از پارکت درازتر نکن.
هری پاتر آخرش خوشه.
امین نظری / سمنان

شما هم می توانید آثار خودتان را برای چاپ در بخش گلدان
ارسال کنید. این صفحات باغچه شماست، گل هایتان را بفرستید.

نقاشی‌های حرارتی

طراحی کارت تبریک با پاستل و اتو



سپیده فتاحی

نوجوان ۱۳۹۲
عکس: علی خوش‌جام





۵-۴



۳



۲



۱

یک پیشنهاد دیگر

برای وسط کارت تبریک یک پیشنهاد دیگر هم داریم.

- یک کاغذ رنگی را به شکل دایره ببرید.
- آن را دایره وار و مارپیچ برش دهید تا مانند گل شود. (تصویر ۹)
- این فرم را از وسط بکشید تا حالت باز بگیرد (تصویر ۱۰)
- حالا این فرم را داخل کارت تبریک بچسبانید. مراقب باشید که فقط لبه خارجی شکل چسبانده شود.
- ما از این شکل درخت ساخته ایم (تصویر ۱۱)

شما هم حتماً می‌توانید با ابتکار خود، از آن برای ساختن چیزهای دیگری استفاده کنید؛ مثل ساختن یک دشت گل با گل‌های برجسته یا برای برجسته کردن چشم‌های یک نقاشی یا ...

بقیه را تو حدس بزن. آنها را خلق کن و تصویر کارهایت را برایمان بفرست.

پاستل وسیله‌ای برای نقاشی کردن است که به چند روش می‌توان با آن نقاشی کرد. برای شناخت بیشتر آن، یکی از کارها را معرفی می‌کنم.

- یک مقوا یا کاغذ گلاسه را از وسط تا کنید.
- (گلاسه: کاغذهای برآقی که معمولاً روی آن خوش‌نویسی انجام می‌دهند.)
- با قیچی پاستل را بتراشید و روی یک طرف آن بریزید. (تصویر ۱)
- حالا کاغذ گلاسه را تا کنید و زیر و روی آن را چند لایه روزنامه باطله قرار دهید. (تصویر ۲)
- اتو را روشن کنید و با یک حرارت ملایم روی روزنامه‌ها بکشید تا پاستل‌های روی کاغذ آب شوند. (تصویر ۳)

دقت کنید با پاستل جایی را رنگی نکنید و جیغ بقیه را در نیاورید!!

احتیاط، هنگام کار با اتو مراقب دستانتان باشید یا از یک بزرگ‌تر برای این کار کمک بگیرید.

- وقتی تای نقاشی‌تان را باز کنید، شگفتی پاستل را می‌بینید. (تصویر ۴)
- نقش‌های اتفاقی به‌وجود آمده را پیدا کنید و آنها را با همان روش پاستل و اتو یا مداد رنگی کامل کنید. (تصویر ۵)
- از کاغذهای زیبایی که درست کرده‌اید برای ساختن کارت تبریک کلاژ (تکه چسبانی) استفاده کنید. (تصویر ۶ و ۷ و ۸)
- در اینجا ما با نقش‌های به‌وجود آمده قسمت‌های مختلف یک پرند را برش داده‌ایم، پشت برخی تکه‌ها را چسب دو طرفه چسبانده‌ایم تا آنها را برجسته‌تر کنیم.
- برای اینکه داخل کارت تبریک هم زیبا شود، می‌توانید دور تا دور شکلی را که با تکنیک پاستل و اتو به‌وجود آورده‌اید برش بزنید (در اینجا ما دور پروانه را برش زده‌ایم) و آن را داخل کارت تبریک بچسبانید. البته بهتر است موقع چسباندن، با کمی فاصله از وسط کارت تبریک شکل خود را بچسبانید. تا موقع باز شدن کارت تبریک شکل ساخته شده برجسته‌تر شود.



۱۱



۱۰-۹

زیدان آسیا



عبدالله مقدمی

همان‌طور که بر همگان واضح و مبرهن است ما خودمان خیلی ورزش را دوست داریم و به قول بابایمان ارادات ویژه‌ای به ورزش کاران داریم و اگر تعریف از خود نباشد خیلی ورزشکار بزرگی در محله‌مان هستیم. ولی وقتی خواستیم انشایمان را آغاز کنیم بابایمان همین طوری محض راهنمایی گفت بنویسیم ما ورزش را دوست داریم، اما در چهارچوب و قواعد خودش! و هر چه پرسیدیم که این چهارچوب و قواعد یعنی چه؟ گفت که ما در امور شخصی شما دخالت نمی‌کنیم، ولی شما غلط می‌کنید که می‌روید تیم فوتبال برای خودتان راه می‌اندازید و می‌روید با تیم محله بالا بازی می‌کنید و آنها را سه هیچ می‌زنید و تا شب «قهرمانان، پهلوانان» بیخ گوششان می‌خوانید تا لج آنها در بیاید و با سنگ و چوب بزنند لت و پارتان کنند و تازه آن لباس نواتان را هم پاره کنند و ما دلمان بسوزد؛ بنابراین باید نتیجه‌گیری که ورزش را فقط در چهارچوب زنگ ورزش، آن هم در حدی که معلم ورزشتان یک نمره بخور و نمیری بهت بدهد، دوست داشته باشی و هیچ‌وقت نباید فکر کنی که حالا خبری شده و فردا برای خودت می‌شوی زیدان آسیا و روزنامه‌ها هی برای مبلغ قراردادت گمانه‌زنی می‌کنند و تو هی می‌گویی که من سقف را رعایت کرده‌ام و نمی‌کنی!!

پس ای پسر! بدان و آگاه باش که البته شما بسیار بی‌جا می‌کنی که حالا یک ورزش دیگری غیر از فوتبال را هم دوست داشته باشی و بخواهی فردا روزی بروی اولش بشوی باعث افتخار من و ننهات و آخرش هم بگویی که مربی چیز خورت کرده و می‌خواهی بروی از همه دنیا شکایت کنی که چرا آنها مواظب نبودند که تو دوپینگ کرده‌ای!!

پس ما از این انشاء نتیجه می‌گیریم که باید مواظب باشیم پیش خودمان فکرهای زیادی نکنیم و اصلاً از ورزش کردن و این جور کارهای بی‌تربیتی دوری کنیم، ولی به معلم ورزشمان نگوییم!



۳۲

نوجوان این ۱۳۸۲ تصویر گر میثم موسوی



سجاق قفلی

۳۴

نوجوان

تصویرگر: وحید کریمیان

کیا کاردک و سیامارمولک مبصر کلاس

آقای محتشم که وارد کلاس شد، یکی گفت برپا، یکی گفت برجا. نصف بچه‌ها از جایشان بلند شدند و نصف دیگر سر جایشان نشستند. سیامارمولک هم پیش از حد از جایش بلند شده بود. چون وقتی آقای محتشم، ناظم مدرسه وارد کلاس شد یقه‌اش در دست کیا کاردک بود و نیم متر از زمین بلند شده بود. آقای محتشم فریاد زد: «ول کن یقه بچه مردم را، نفله شد.» کیا کاردک یقه سیا را ول کرد و سیا پخش زمین شد. آقای محتشم دوباره فریاد زد: «این چه وضعیه؟ مبصر کلاس کیسه؟» صدا از نیمکت درآمد ولی از بچه‌های کلاس صدا در نیامد. یکی از ته کلاس با ترس گفت: «آقا اجازه! مبصر معصومی بود که دیروز مدرسه‌اش رو عوض کرد.» آقای محتشم زیر لب غرغر کرد: «ها. پس که این طور. حالا می‌خوام یه مبصر جدید انتخاب کنم. کی دوست داره مبصر بشه؟» کیا کاردک و سیامارمولک به همراه بیش از نیمی از بچه‌های کلاس دستشان را بلند کردند. آقای محتشم نیم‌نگاهی به دست‌های بالا رفته بچه‌ها انداخت و باز غرغر کرد: «حالا اگه می‌گفتم کی حاضره بیاد پای تخته درس جواب بده یه دست هم بالا نمی‌رفت. با این همه مبصر چرا این قدر کلاستون بی‌نظمه. خوب کی معدلش از همه بهتره؟» دست اصغری شاگرد اول کلاس و کیا کاردک و سیامارمولک بالا رفت.

آقای محتشم با تعجب گفت: «شما دو تا هم معدل‌تون از همه بهتره؟ به حق چیزای ندیده و نشنیده.» سیامارمولک فش فشی کرد و گفت: «بعله آقا. البته از آخر.» آقای محتشم کمی فکر کرد و گفت: «این هم حرفی است. هر سه تا بیایید پای تخته.» اصغری گفت: «آقا ما نمی‌خوایم مبصر بشیم. به درسمون لطمه می‌خوره.» کیا کاردک نگاه ترسناکی به سیامارمولک انداخت که یعنی تو هم انصراف بده. سیامارمولک گفت: «آقا اجازه کیا هم می‌گه می‌خواد انصراف بده. آخه می‌ترسه به هیکلش لطمه بخوره.» همه بچه‌ها زردند زیر خنده. آقای محتشم هم به خنده افتاد. بعد از چند دقیقه آقای محتشم گفت: «ساکت. تو هم نمی‌خواد مبصر بشی چون می‌ترسم به زیونت لطمه بخوره. فعلا کیا مبصر باشه، تو هم نایب مبصر تا ببینم چه کار می‌کنید. اگه خوب بودید و شاگرد اول شدید دوره مبصر شدنتون رو تمدید می‌کنم.» کیا کاردک و سیامارمولک هر دو خوشحال شدند چون از فردا تمرین‌های منزلشان را بچه‌ها می‌نوشتند و گر نه اسمشان به عنوان بی‌انضباط به آقای ناظم گزارش می‌شد.





مهدی زارعی

آفتاب مهتاب

آشنایی با رشته ژیمناستیک



۳۴

نوجوان
تابستان ۱۳۹۲

مجموعه حرکات هماهنگ را ژیمناستیک می‌گویند که به کمک برخی وسایل مخصوص و گاهی بدون کمک گرفتن از هر گونه وسیله‌ای انجام می‌شود. کلمه ژیمناستیک از کلمه یونانی «ژیمنوس» به معنای هنر عریان گرفته شده است؛ چون در یونان باستان، ورزشکاران هنگام تمرینات لباس مخصوص خود را می‌پوشیدند. یونانیان مغز انسان را مرکز روح و فکر او می‌دانستند و معتقد بودند این تمرینات قدرت روح و فکر را افزایش می‌دهد. آنها محلی به نام «ژیمناسیا» برای انجام دادن نرمش‌های مختلف ساخته بودند و همه طبقات مردم برای نرمش به آنجا می‌رفتند.

ژیمناستیک نوین

این ورزش به شکل امروزی در اروپا شکل گرفت. حدود ۲۵۰ سال قبل، نخستین ابزارهای مربوط به این ورزش ساخته شدند. «جان بیسداو» معتقد بود پرورش ذهن و جسم می‌تواند عامل مهمی برای گسترش اعمال انسان‌دوستانه شود و به همین دلیل تلاش کرد رقابت‌های ژیمناستیک به ورزشی در کشورهای مختلف تبدیل شود. «گاتس موث» کتاب‌های زیادی درباره این ورزش و روش تمرین با میله‌های متحرک، پارالل و... نوشت. «آدولف اسپیس» تمرینات را با نوای موسیقی همراه کرد و این رشته را در مدارس رواج داد و «پر هنریک لینگ» سوئدی نوعی نرمش را ابداع کرد که به هیچ ابزاری نیاز نداشت و به ورزش

سوئدی مشهور شد.

ویژگی‌های یک ژیمناست خوب

ژیمناستیک یک ورزش مادر است. مادر به رشته‌هایی گفته می‌شود که ماده‌های گوناگون آنها، در بیشتر رشته‌های ورزشی کاربرد دارند. اکثر ورزش‌ها به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به انعطاف‌پذیری نیاز دارند. از این رو هر چقدر بدن ورزشکار نرم‌تر باشد، می‌تواند ژیمناست بهتری شود. از آنجایی که بدن در سنین پایین، نرم‌تر است، به همین دلیل برای موفقیت در این رشته باید از کودکی و نوجوانی کار را آغاز کرد؛ زیرا پس از این دوران، عضلات و استخوان‌های انسان به رشد کامل می‌رسند و از انعطاف‌پذیری اندام‌ها کاسته می‌شود.

انواع مسابقات

در دو بخش تیمی و انفرادی مسابقات برگزار می‌شود. در بخش تیمی، شرکت کنندگان برنامه‌های خود را روی تک تک وسیله‌ها اجرا می‌کنند. آن‌گاه نوبت به مسابقه انفرادی می‌رسد. یک سوم بهترین ژیمناست‌های بخش تیمی در این بخش شرکت می‌کنند. ژیمناست‌ها می‌توانند در بخش انفرادی

در هر تعداد

مسابقه که بخواهند شرکت کنند.

قهرمان هر یک از وسیله‌ها در پایان این حرکات و ثبت این نتایج تعیین می‌شود. بدین ترتیب، علاوه بر تیم قهرمان و نفرات برتر هر وسیله، یک نفر هم با توجه به جمع امتیازاتش به عنوان قهرمان مجموعه وسیله‌ها شناخته می‌شود.

وسيله‌ها و رقابت‌های ژیمناستیک

در ژیمناستیک مردان، قهرمانان در حرکات زمینی روی تشک، بارفیکس، پارالل، خرک حلقه، دارحلقه و پرش از خرک با هم مسابقه می‌دهند. در بخش زنان نیز ورزشکاران در حرکات زمینی روی تشک، چوب موازنه، پارالل غیرموازی و پرش از خرک به رقابت با یکدیگر می‌پردازند.

● **بارفیکس:** میله‌ای است از جنس فولاد به طول ۲/۴۰ متر و قطر ۲/۵ سانتی‌متر که به کمک دو پایه عمودی در ارتفاع ۲/۵۵ متری از سطح زمین قرار می‌گیرد. ژیمناست به کمک این وسیله می‌تواند تاب بخورد و ۳۶۰ درجه بچرخد.

● **پارالل:** پارالل مردان دو میله موازی

موزون و ژیمناستیک در تبریز آغاز کرد. او بعدها به تهران آمد و افراد زیادی را به این ورزش جدید علاقه‌مند کرد. در آن زمان، تعداد زیادی از علاقه‌مندان این ورزش بدون داشتن مربی و تنها با دیدن حرکات آکروباตیک هنرمندان سیرک‌های خارجی که به ایران می‌آمدند، حرکات این رشته را تمرین می‌کردند. ایران از اواخر دهه بیست شمسی برای حضور در رقابت‌های جهانی آماده شد و نخستین بار در رقابت‌های جهانی ۱۹۶۲ (۱۳۴۱ش) شرکت کرد. نخستین حضور ورزشکاران ایران در المپیک سال ۱۳۴۳ بود که «جمیله سروری» در المپیک توکیو (ژاپن) شرکت کرد. ورزشکاران ایران از سال ۱۳۵۳ به بعد نیز در رقابت‌های آسیایی این رشته شرکت کردند.

آیا می‌دانید؟

* جوان‌ترین ورزشکاری که تاکنون در المپیک برنده مدال شده، یک ژیمناست بوده است. «دیمیتریوس لوندراس»، ژیمناست یونانی، در حالی که فقط ده سال و ۲۱۸ روز از عمرش می‌گذشت، یکی از اعضای «پارالل تیمی» یونان بود و با این تیم به مقام سوم دست یافت. * در المپیک ۱۹۰۴ «جورج ایسر» آمریکایی در حالی که پای چپش چوبی بود، برنده سه مدال طلا، دو نقره و یک برنز در مسابقات ژیمناستیک شد!

دستگیره روی خرک نصب شده است که ۴۵ - ۴۰ سانتی‌متر از یکدیگر فاصله دارند.

• چوب موازنه:

میله‌ای است به طول ۵ متر و عرض ۱۰ سانتی‌متر؛ این وسیله به کمک دو پایه در ارتفاع ۱/۲ متری از سطح زمین قرار می‌گیرد که مخصوص دختران ژیمناست است. آنها باید کلیه حرکات خود را روی آن انجام دهند.

• **خرک:** وسیله‌ای مکعب مستطیل شکل که طول آن ۱/۶۳ متر، عرض آن ۳۵ سانتی‌متر و ارتفاع آن از زمین ۱/۳۵ متر است و روکشی چرمین دارد. در جلوی خرک، تخته‌ای فیزی به طول ۱/۲ متر قرار دارد که پیش‌تخته نامیده می‌شود و ژیمناست روی آن می‌پرد؛ بلند می‌شود و با استفاده از یک پرش بلند همراه با پشتک و وارو، از روی آن عبور می‌کند. در بخش زنان، ارتفاع خرک ۱/۱ متر است.

• **حرکات زمینی:** حرکات زمینی روی تشکی به ابعاد ۱۲×۱۲ متر انجام می‌شود. ورزشکار در نود ثانیه باید حرکات تعادلی، بالانس قدرتی، جهش، نیم پشتک، نیم وارو و پشتک‌وارو را انجام دهد.

• ژیمناستیک در ایران

اولین کسی که وسایل ژیمناستیک را به ایران آورد، فردی به نام «امان پادگورنی» بود. پادگورنی نزدیک به صد سال پیش کار خود را با آموزش حرکات

است که طول آنها ۳/۵ متر و فاصله آنها از هم ۴۲ سانتی‌متر است. هر یک از میله‌ها روی دو پایه عمودی و در ارتفاع ۱/۶ متری از سطح زمین قرار گرفته است. در بخش زنان، میله‌ها ۳/۵ متر طول دارند، اما ارتفاع یکی از آنها از سطح زمین ۲۳۰ سانتی‌متر و ارتفاع میله دیگر ۱۵۰ سانتی‌متر است. به همین دلیل پارالل زنان به پارالل ناموازی معروف است.

• **دار حلقه:** از دو حلقه آویخته در ارتفاع ۲/۵۵ متری زمین تشکیل شده است. حلقه‌ها به میله‌ای متصل‌اند که از سطح زمین ۵/۵ متر ارتفاع دارد. قطر هر حلقه ۱۸ سانتی‌متر و جنس آن از فلز است. در دار حلقه ورزشکار با کمک گرفتن از یک نفر دیگر - که کمر ژیمناست را می‌گیرد و او را بلند می‌کند - حلقه‌ها را می‌گیرد و با دستور آغاز، کار خود را شروع می‌کند.

• **خرک حلقه:** وسیله‌ای است به شکل مکعب مستطیل با روکشی از چرم؛ ارتفاع آن از زمین ۱/۱ متر، طول آن ۱/۶۳ متر و عرض آن ۳۵ سانتی‌متر است. دو





علیرضالبش

پیامک‌های عید زاکانی



دستار آورده‌ام.» زن گفت: «اینکه دستار خود پوست. گفت: «خاموش، تو ندانی، از بهر آن دزدیده‌ام تا مرام دزدی‌ام باطل نشود.»

گربه تبر دزد

مردی تبری داشت که هر شب آن را در صندوق می‌نهاد و درش را محکم می‌بست. زنش پرسید چرا تبر در صندوق می‌نهی؟ گفت تا گربه نبرد. گفت: «گربه تبر چه می‌کند؟» گفت: «بله زنی بوده‌ای! تکه‌ای گوشت که به یک جو نمی‌ارزد می‌برد، تبری که به ده دینار خریده‌ام، رها خواهد کرد؟»

خودکشی شیرین

جحی در کودکی شاگرد خیاطی بود. روزی استادش کاسه‌ای عسل به دکان برد، خواست که برای کاری بیرون برود. به جحی گفت در این کاسه زهر است، نخور که هلاک شوی. گفت من با آن چه کار دارم؟ چون استاد رفت، جحی وصله جامه به صراف داد و تکه نانی گرفت و با آن تمام عسل بخورد.

استاد باز آمد، وصله طلبید، جحی گفت: «مرا مزن تا راست بگویم. حالی که غافل شدم، دزد وصله بر بود، من

ترسیدم که بیایی و مرا بزنی. گفتم زهر بخورم تا تو بیایی من مرده باشم. آن زهر که در کاسه بود، تمام بخوردم و هنوز زنده‌ام، باقی تو دانی.»

همه را بپوش

سلطان محمود در زمستان سخت، به طلحک گفت با این جامه یک لا در این سرما چه می‌کنی که من با این همه جامه می‌لرزم. گفت: «ای پادشاه، تو نیز مانند من کن تا نلرزی.» گفت: «مگر تو چه کرده‌ای؟» گفت: «هر چه جامه داشتم همه را در بر کرده‌ام.»

عرق

کسی تابستان از بغداد می‌آمد، گفتند: «آنجا چه می‌کردی؟» گفت: «عرق.»

عید زاکانی آدم بزرگی بوده، هم شعر می‌سروده و هم طنز می‌نوشته است. مدام هم با دوستانش می‌نشستند دور هم و لطیفه می‌ساختند و برای هم پیامک می‌کردند؛ یعنی آدم خوش‌مشرّب و با حالی بوده‌است. رساله دلگشا، رساله صد پند و منظومه موش و گربه از مهم‌ترین آثار مولانا عید زاکانی است. با هم چند لطیفه از رساله دلگشامی خوانیم.

دلیل شکر

مردی خر گم کرده بود. گرد شهر می‌گشت و شکر می‌گفت. پرسیدند چرا شکر می‌کنی. گفت: «از بهر آنکه من بر خر ننشسته بودم و گرنه من نیز امروز چهار روز بود که گم شده‌بودم.»

عمر بعد از مرگ

ظریفی مرغ بریان در سفره بخیلی دید که سه روز پی در پی بود و نمی‌خورد. گفت: «عمر این مرغ بریان، بعد از مرگ، درازتر از عمر اوست پیش از مرگ.»

مرام دزدی

فردی اکثر شب‌ها به دزدی می‌رفت. شبی هر چه سعی کرد چیزی نیافت. دستار خود بدزدید و در بغل نهاد. چون به خانه رفت، زنش گفت: «چه آورده‌ای؟» گفت: «این





سید کمال شهابلو



فرهنگ نامه مشاغل

ناشر: نشر طلایی

چاپ اول: اسفند ۱۳۹۱

قیمت: ۲۵۰,۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۳۰۶۶

پایی که جا ماند

نویسنده: سید ناصر حسینی پور

ناشر: انتشارات سوره مهر

چاپ بیست و یکم: ۱۳۹۱

قیمت: ۱۷۵,۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۷۷۰۰۱

«فرهنگ نامه مشاغل» به دنبال آن است که ویژگی‌های هر شغل و چگونگی رسیدن به آن را باز گوید تا شما با در نظر گرفتن نیازهای شغلی جامعه، مسیر خود را برای انتخاب شغل مناسب هموار سازید. این فرهنگ نامه حاصل مطالعات و مصاحبه‌های انجام شده با افرادی است که در شغل‌های مورد نظر در حال فعالیت‌اند. سعی شده است اطلاعات لازم در قالبی متفاوت و نو، با بیانی روان تنظیم شود. این کتاب، به عنوان یک راهنمای شغلی می‌کوشد، ۱۵۰ عنوان شغل را معرفی کند و در کنار آن اطلاعات لازم را در اختیاران بگذارد تا بدانید در انتخاب هر شغل باید به چه ویژگی‌های مهمی توجه کنید.

برای مثال در صفحه ۱۹۲ این فرهنگ نامه می‌خوانید گیاه پز شک کیست و با ویژگی‌های گیاه پز شک، چگونگی ورود به این شغل و موارد دیگر مرتبط با آن آشنا می‌شوید.

یادداشت‌های نوجوان بسیجی از زندان‌های مخوف عراق موضوع این کتاب است که در پانزده فصل جذاب و خواندنی نوشته شده است.

ولید نرجان، سرنگهبان اردوگاه شانزده تکریت او را طوری شکنجه می‌دهد که نگهبانان شیعه عراقی برای او می‌گیرند، اما او همه چیز را همانند مادرش زینب در واقعه عاشورا، زیبایی می‌بیند. در مقدمه کتاب می‌خوانیم: «و آنچه بر من گذشت، جز زیبایی نبود. و ما رأیت الا جمیلاً»

«شانزده سالم بود که در آخرین روزهای جنگ در جزیره مجنون به اسارت عراقی‌ها در آمدم. قبل از اسارت در واحد اطلاعات دیده‌بان بودم. کارم رصد خطوط دشمن، ثبت دقیق تحرکات، فعل و انفعالات و عبور و مرور خودروهای دشمن بود...»

در جای دیگری آورده است: «هر کس با نگهبان کار داشت، باید پای راستش را به حالت آرام به زمین می‌کوبید و چنانچه افسر یا نگهبان اجازه می‌داد، صحبت می‌کرد، در غیر این صورت اجازه صحبت کردن نداشت. من و محمد کاظم بابایی که پا نداشتیم از این قانون معاف بودیم!»

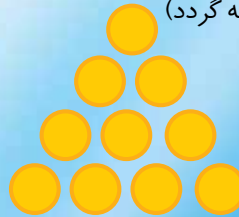


محمد عزیزی پور

نرمش ذهن

۱

مطابق شکل از سکه‌های کنار هم چیده شده، مثلثی داریم. با تغییر فقط سه سکه جهت مثلث را عوض کنید. (وارونه گردد)



۲

معمای شهرها

الف) کدام شهر است که اگر حرف اولش را برداریم نام غذایی خوشمزه می‌شود؟
ب) کدام شهر است که دشمن تاریکی و هم نام یکی از سوره‌های قرآن است؟
پ) کدام شهر است که اگر حرف اولش را برداریم به معنای داستان بلند می‌شود؟

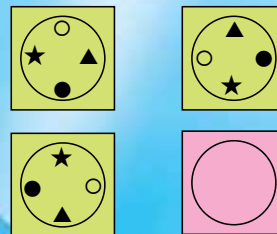
۳

بین اعداد ۷ چه علائمی را باید گذاشت تا دو طرف تساوی برابر گردد؟

$$\begin{aligned} 7 \quad 7 \quad 7 \quad 7 &= 8 \\ 7 \quad 7 \quad 7 \quad 7 &= 15 \\ 7 \quad 7 \quad 7 \quad 7 &= 49 \\ 7 \quad 7 \quad 7 \quad 7 &= 56 \end{aligned}$$

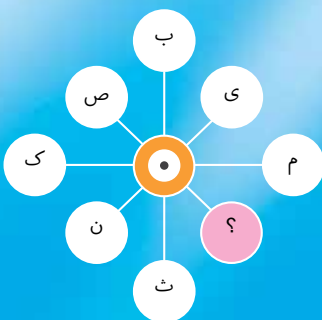
۴

با توجه به علامت‌های داخل سه مربع، از نظر منطقی، چه علامت‌هایی باید در داخل مربع خالی بگذاریم؟



۵

به جای علامت سؤال چه حرفی باید نوشت؟



۶ مسابقه حضور ذهن - مدت

پاسخ‌گویی سه دقیقه
پاسخ تمامی سؤال‌های زیر با حرف (ف) شروع می‌شود.

۱. بهشت
۲. جوانمردی
۳. رودی در عراق
۴. تهی‌دست و محتاج
۵. از شهرهای گیلان
۶. کشور برج ایفل
۷. زبان مردم تاجیکستان
۸. بزرگ‌ترین حیوان خشکی
۹. از خود گذشتگی
۱۰. لقب حاکمان مصر باستان



$$\begin{aligned} 45 &= 8 \times (8 \times 8) + 9 \\ 54 &= 8 \times (8 \times 8) + 10 \\ 51 &= 8 \times (8 \times 8) + 7 \end{aligned}$$

$$50 = 8 \times (8 \times 8) + 6$$

$$49 = 8 \times (8 \times 8) + 5$$

$$48 = 8 \times (8 \times 8) + 4$$

رویدادها و اتفاقات است.

۱۰. فوج

۹. قتل

۸. قتل

۷. قتل

۶. قتل

سرگی



محمد عزیز پور

پس از حل جدول،
حروف مربع های
شماره دار را به ترتیب
بنویسید تا رمز جدول
به دست بیاید.



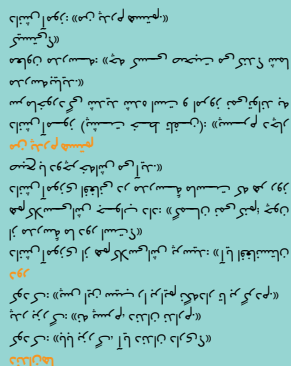
رمز جداول:																		
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱



۴.

۱۳۹۲ آبان

عکاس اعظم لاہور جانی



وقتی نخودسبز پخته شد، قارچ و پیاز و سیب زمینی‌ها را به آن اضافه کنید. رب، زردچوبه، نمک و فلفل را هم بریزید و روی شعله ملایم اجازه دهید خوب پخته شود. خوراک نخودسبز آماده است. می‌توانید با نان نوش جان کنید.

رب گوجه فرنگی یک قاشق غذاخوری

نمک و فلفل و زردچوبه به میزان لازم